فصل پنجم: تطبیقات در حوزه مباحث کلامی

[1] [کلمه مهندسی اطّلاعات، سال‌ها بعد به ذهنم آمد و بعداً دست‌به‌بندی شد، اما اصل ایده خیلی قبل تر در ذهن من بود.

مفتاحیات الصحیحین

عنوانش این بود: «مفتاحیات الصحیحین». در فدکیه هم آن را گذاشته‌ام[2]. شما هم آن را پیگیری کنید. ریخت آن مربوط به مهندسی اطّلاعات می‌شود. مهندسی اصلاً ربطی به دغل بازی و دفاع از عقیده ربطی ندارد. بلکه مطالبی است که نفس الامری به هم مربوط است. به کل بشر مربوط است. فقط شما تنها کاری که می‌کنید این است که آن‌ها را به هم پیچ و مهره می‌کنید. آن را در رکورد بانکی قرار می‌دهید تا سرجایش از آن‌ها استفاده کنید[3].] [4]

۱. شبهه: رابطه صمیمی صاحبه

مثلاً می‌بینید آن‌ها می‌گویند که صاحبه خیلی با هم خوب بودند، شما دروغ می‌گویید که امیرالمؤمنین با خلیفه اول و دوم مشکل داشتند. وقتی اینجا مهندسی نشده و پیچ و مهره های بحث درست نشده، شما معطل هستید که چه بگویید. مثلاً می‌گویید برو تاریخ بخوان! برو ببین چه خبر بوده! جواب های کلی می‌دهید.

ارجاع معجمی:«کراهیه محضر عمر»

اما وقتی پیچ و مهره ها درست شد، یک کلمه به او می‌گویید بدون اینکه به آن عنوانی بزنید؛ می‌گویید که ببین این عبارت صحیح بخاری است: «**کراهیة محضر عمر**[5]». بیشتر از سه کلمه است؟! اما اگر شما روی این کار کرده باشید، می‌بینید یک بحث سنگینی که قرار است به نتیجه نرسد، جلو می‌رود. هیچ چیزی هم نمی‌گویید. نمی‌گویید من می‌گویم اینها با هم خوب بودند یا نبودند. شما می‌گویید در صحیح بخاری «**کراهیة محضر عمر**» آمده، این جمله یعنی چه؟ حالا برو ببین. این سرنخ است. می‌رود صحیح بخاری را می‌خواند، حرف علماء خودشان را هم می‌خواند و بعد می‌بیند که کافی است.

با این کار شما در ذهن جوان سنی این را کوبیدید. نشود که هفتاد سالش بشود و در تسنن راسخ شده باشد اما هنوز «**کراهیة محضر عمر**» را نشنیده باشد. اگر به گوشش نخورده باشد، وقتی هم که می‌گویید فایده‌ای ندارد.

شرح ابن حجر: ترس از مشکل شدن کار

«**کراهیة لمحضر عمر**» چیست؟ یک کلمه! ابن حجر می‌گوید عمر مقداری خشن و تند بود لذا این «کراهیة» به این معنا است که حضرت می‌ترسیدند کار به مشکل بخورد و دعوا بشود[6]. لذا می‌گفتند که عمر نیاید. خب ما کاری به آن نداریم، شما «کراهیة لمحضر عمر» را بشنوید.

نقد کلام ابن حجر

خب قضیه چه بود؟ بعد از شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها؛ « **وكان لعلي من الناس وجه حياة فاطمة**»؛ مادامی که حضرت زهرا بودند، علی علیه‌السلام نزد مردم یک وجه ای داشتند. «**فلما توفيت استنكر علي وجوه الناس**». شما ببینید از هر کدام از این جمله‌ها سر جای خودش چقدر می‌توانید استفاده کنید.

خب ببینید ابن حجر «کراهیة» را چه طور معنا می‌کند. ببینید با قبل و بعدش چطور معنا می‌شود. «**و كان لعلي من الناس وجه حياة فاطمة، فلما توفيت استنكر علي وجوه الناس، فالتمس مصالحة أبي بكر ومبايعته، ولم يكن يبايع تلك الأشهر**»؛ بعد که حضرت دیدند همه مردم با او بد شدند، سراغ بیعت با ابوبکر رفتند. بعد حضرت به ابوبکر چه گفتند؟ «**فأرسل إلى أبي بكر: أن ائتنا ولا يأتنا أحد معك**»؛ گفتند شما به خانه ما بیا البته تنها بیا و کس دیگری نباشد. مگر می‌شد این یار باشد و یار دیگر همراه او نباشد؟! خب اینجا دیگر حضرت چیزی نگفتند، فقط گفتند کسی همراه تو نباشد. اینجا راوی توضیح می‌دهد و می‌گوید: «**كراهية لمحضر عمر**». چرا حضرت فرمودند که ابوبکر تنها به خانه من بیاید؟! **برای اینکه حضرت خوش نداشتند عمر آن جا حاضر شود.**

ببینید این یک کلمه است. چقدر از این یک کلمه سر جایش کار بر می‌آید! وقتی ما کار نکردیم استفاده هم نمی‌کنیم. خب او می‌گوید چرا حضرت کراهت داشت؟ به‌خاطر اینکه عمر خشن بود و یک دفعه دعوا می‌شد؟!

حضرت صدیقه سلام الله علیها که شهید شدهاند و رفتهاند، الآن هم همه مردم با علی بد هستند. و به تعبیر عایشه –که اصل روایت برای او است- حضرت از روی ناچاری با او مبایعه می‌کنند. کسی که با این ناچاری آمده، دعوا راه می‌اندازد؟! خود شما بگویید! حضرت می‌گویند بیا صحبت کنیم و من بیعت کنم؛ همانطوری که خود این حدیث می‌گوید. لذا او که دعوا راه نمی اندازد. پس وجه «**کراهیة لمحضر عمر**» چیست؟! لذا هر کسی بداند که در صحیح بخاری این هست و خودش برود ببیند که این «کراهیة» چه بوده.

پ: کراهیة لمحضر عمر- م: احراق البیت[7]

شروح صحیح بخاری را ببینید[8]. همینجا را ببینید که چقدر شرح هست. به اعتراف همین متن، حضرت نمی خواستند عمر بیاید. علی ای‌ّحال آنجا خانه حضرت زهرا بود. دفعه قبل آنها نیامده بودند؟! شما می‌گویید دروغ است. «**کراهیة لمحضر عمر**» به این معنا است که حضرت نمی خواستند دوباره آن خاطرات تکرار شود. وقتی «**فالتمس مصالحة أبي بكر ومبايعته**» باشد که حضرت دعوا ندارد! بلکه نمی خواستند کسی که آن سابقه را دارد به آن جا بیاید. این هم یک جور است. ببینید یک سنّی از بچگی «**کراهیة لمحضر عمر**» را بشنود، بعداً در طول عمرش جریانات را می‌شنود. تحلیل می‌کند وقتی حضرت برای مصالحه می‌روند که زمان دعوا نیست. مگر بچه‌های کوچک حضرت زهرا در این خانه نبودند؟! وقتی از او خاطره دارند می‌خواهد دوباره به اینجا بیاید؟! «**کراهیة محضر عمر**»؛ خود ابوبکر آن وقت نبود. تو در مسجد نشسته بودی تا با تو

بیعت کنند. تو بای چون این بچه‌ها از تو خاطره ندارند. اما دیگری نیایدی چون بچه‌ها خاطره دارند! مادرشان تازه شهیده شده! لذا از این «**کراهیة لمحضر عمر**» چقدر می‌توان استفاده کرد. به چه نحوی؟ به نحو موضوع محور. به این نحو که آن را به دهها جای دیگر که شما از آن خبر دارید می‌زنید.

همین حدیث «کراهیة» شاید بالای ده کلید واژه دارد. شاید بالای ده مورد ارجاع معجمی دارد. چیزهایی است که سر جایش می‌توانید بهترین استفاده را از آن‌ها ببرید[9].

۲. ارجاع معجمی: «لم یؤذن بها ابابکر»

یکی دیگر «**لم یوذن بها ابابکر**» است. چند کلمه است؟ سه کلمه است. این برای صحیح بخاری است. صحیح بخاری را تا لای تلو کتاب الله می‌دانید. «**لم یوذن بها ابابکر**» چیست؟ چیز کمی در این دو کلمه است؟ من از خود آن‌ها می‌خوانم. اگر شما این دو کلمه را برجسته کنید همه آن‌ها هوا می‌رود. حرف‌هایی که معمار می‌کنند.

عبارت چیست؟ هم در صحیح بخاری و هم مسلم هست[10].«**عن عروة، عن عائشة، أن فاطمة علیها السلام، بنت النبي صلى الله علیه وسلم أرسلت إلى أبي بكر تسأله میراثها من رسول الله صلى الله علیه وسلم مما أفاء الله علیه بالمدینة، وفدك وما بقي من خمس خیبر فقال أبو بكر: إن رسول الله صلى الله علیه وسلم قال: لا نورث[11] ما تركنا صدقة، إنما یأكل آل محمد - صلى الله علیه وسلم - في هذا المال**». تا آن جایی که می‌گوید: «**فأبى أبو بكر أن یدفع إلى فاطمة منها شیئا، فوجدت فاطمة على أبي بكر في ذلك**». از لغاتی که ضد است، کلمه «**وجد[12]**» است. هم به‌معنای خوشحال شدن هست و همچنین به‌معنای غضب کردن هم هست. لغات ضد در زبان عربی زیاد است. «**فوجدت**»؛ یعنی غضبت. ابن کثیر به «**تغضب فاطمة**» تعبیر می‌کند. بنابراین حضرت در این‌باره از ابی بکر ناراحت شدند. «**فهجرته**»؛ حضرت با ابوبکر قهر کردند. «**فلم تكلّمه حتى توفیت**»؛ در این حدیث می‌گوید شش ماه. نقل آن‌ها شش ماه است. شش ماه نه سه روز. «**و عاشت بعد النبي صلى الله علیه وسلم ستة أشهر**». این عبارتی که مقصود من است اینجا است: «**فلما توفیت دفنها زوجها علي لیلا**»؛ ببینید چیزی کم داریم؟! بعد چه گفت؟«**و لم یؤذن بها أبا بكر وصلّى علیها**»؛ شبانه او را دفن کرد و ابوبکر را خبر نکرد. کارایی این تعبیر «**و لم یؤذن بها أبا بكر وصلى علیها**» در فضای بحث از بمب اتم بیشتر است. البته اگر سر جایش باشد. ادامه دارد اگر سر جایش باشد از این جمله استفاده کنیم.

خود شما در همین حدیث‌های صحیح می‌گویید و همه هم شنیده‌اید، حضرت چه کار کردند؟ اول گریه کردند و بعد خندیدند. راوی این حدیث[13] کیست؟ راوی همین حدیث است. گفت ای بنت رسول الله چه شد که ابتدا گریه کردید و بعد خندیدید؟ فرمودند ابتدا پدرم به من خبر دادند که همین زودی بین ما مفارقت می‌شود لذا گریه کردم. بعد چه گفتند؟ گفتند «**إنك أول أهل بیتي لحاقا بي**»؛ تو زودتر از همه به من ملحق می‌شوی. لذا خندیدم. این روایت مفصل در صحاح اهل‌سنت هست. نگاه کنید.

پ: «لم یؤذن بها ابابکر»- م: ابوبکر افضل الناس بعد رسول الله»

خب چنین بضعه رسول الله که خودتان می‌گویید که گریه کردند و خندیدند. خودتان هم می‌گویید شش ماه. شش ماه بسیار کم است. خلیفه ای که خودتان می‌گویید اجماع است که افضل الناس بعد از رسول الله او است[14]، چطور شد که «**لم یؤذن بها أبا بكر**»؟ این بضعه، این تنها

یادگار پیامبر، آن هم با عمر کوتاه که هنوز داغ پدرش باقی است، چرا نباید او را خبر کنند؟! ببینید جواب خیلی از جاها را همین عبارت میدهد. او را خبر نکردند و نیامد. شیعه ها هم نمیگویند. روایت ضعیف شما هم نیست. در اصح الکتب شما است. او را خبر نکردند و تمام! شبانه دفن کردند و او را هم خبر نکردند.

حال من بعضی از چیزها را عرض میکنم تا ببینید «**لم يؤذن بها أبا بكر**» چه دم و دستگاهی دارد! اگر سر جایش از آن استفاده کنید؛ درجاییکه دارند سان میدهند و معماری اطلاعات میکنند، در مقابل آنها همین کلمه را بیاوری، کار تمام است. در مهندسی اطلاعات باید پشتوانه داشته باشید. اگر در پشتوانه تحقیق مهندسی اطلاعات کردی و مطالبی که به هم مربوط است را در یک بانک ذخیره کردی، وقتی آنها میخواهند معماری کنند، یکی از آنها را میآوری و کل معماری آنها بر باد میرود. عینی همه آنها بی آبرو میشود.

حال من عبارت ابن کثیر را بخوانم. میگوید روایت صحیح داریم وقتی بدن مبارک حضرت روی زمین بود، علی گفت نمیشود که من بیعت ابوبکر را رها کنم و مشغول تجهیز پیامبر بشوم. لذا با عجله آمد که بیعت با خلیفه رسول الله از او فوت نشود و برگردد و به تجهیز برسد. یک روایت را گرفته، روایتی که سر تا پای آن علیه خود او است.

۳. ارجاع معجمی: «لم یکن بایع تلک الاشهر»

در فدکیه یک مقالهای تحت عنوان یک بیعت یا دو بیعت[15] هست. هنگامه ای است. من بخشی از آن را آوردهام. آن هم از کتابهای مهم آنها.

روایات اهلسنت در بیعت امام

۱. بیعت در ابتدای امر

اول عدهای میگویند هنوز که بدن مبارک پیامبر روی زمین بود علی آمد و بیعت کرد. این روایت را ابوسعید خدری نقل کرده است[16].

۲. بیعت بعد از شش ماه

دسته صحیح بخاری[17] و مسلم[18] میگویند که تا شش ماه بیعت نکرد، «**و لا احد من بنی هاشم**[19]».

جمع میان دو قول

۱. تا قبل از قرن هشتم: ترجیح روایت اول

علماء اهلسنت –قبل از حدود قرن هفتم- مانند بیهقی بین این دو تعارض میدیدند. مدام میگفتند که این روایت میگوید علی سریع بیعت کرد. اما دیگری میگوید تا شش ماه بعد از حضرت صدیقه سلام الله علیها بیعت نکرد. لذا تعارض است. چه کار کنیم؟ سند ابو سعید را که متصل است و مرسل نیست، ترجیح میدهیم[20] . البته با مذاق اهلسنت هم کاملاً جور است. میگویند که این بهتر است.

این روایت در سنن بیهقی آمده. در روایت بعدی -16۳۱۶[21]- می‌گوید:

«**قال أبو علی الحافظ سمعت محمد بن إسحاق بن خزيمة**»؛ اهلسنت از ابن خزیمه تعبیری به امام الائمه می‌کنند[22]. صاحب صحیح است و از مشایخ بزرگ آن‌ها است. شخصی بسیار متعصب است.

«**يقول جاءني مسلم بن الحجاج**»؛ صاحب صحیح. مسلم چهل-پنجاه سال قبل از او وفات کرده است[23]. معلوم می‌شود که محدّث بزرگ جوانی در نیشابور بوده. مسلم خبر داشته که او سندهایی داشته که او ندارد.

«**فسألني عن هذا الحديث**»؛ به من گفت که سند این حدیث را داری؟

«**فكتبته له في رقعة**»؛ گفتم بله. من از شیخم اجازه دارم و برای او این حدیث را نوشتم. همان حدیثی که از آن خوششان می‌آید؛ حدیثی که حضرت سریع بیعت کردند.

«**و قرأت عليه فقال هذا حديث يسوّى بدنة فقال هذا حديث يسوى بدنة**»؛ یعنی این حدیث به قدری بالا است که به اندازه شتر چاق و چله می‌ارزد[24]. قیمت حسابی دارد.

«**فقلت يسوى بدنة؟! بل هو يسوى بدرة**»؛ بدره کیسه‌ای است پر از دینار[25]. یعنی حدود صد شتر. ده هزار درهم.ابن خزیمه می‌گوید سند این حدیث «**يسوى بدرة**»؛ یک کیسه پر از طلا می‌ارزد.

خب آن‌ها می‌گویند این حدیث اصح است و خیلی میل دارند که این را جا بیاندازند. این حدیث بوده، اما در صحیح مسلم و بخاری اثری از این حدیث نیست. با اینکه مسلم گفته این حدیث مساوی بدره است اما آن را در صحیح خود نیاورده است. در صحیح خود آن روایتی که ما مشغول آن بودیم را آورده است؛ «**ولم يكن بايع تلك الأشهر**». در صحیح بخاری هم تصریح به «**و لم يكن بايع تلك الأشهر**» است؛ تصریح به این است که قبل از شش ماه امیرالمؤمنین بیعت نکردند.

پس تا بیهقی که می‌آییم حالت معارضه است و روایتی که می‌گوید حضرت سریع بیعت کردند را ترجیح می‌دهند. اینکه شیعه ها می‌گویند، دروغ است و بعداً در آمده. سند صحیح این است. شما صحیح بخاری را کنار می‌گذاری و آن را ترجیح می‌دهید؟! بله، صحیح بخاری از زهری نقل می‌کند که آن هم مرسل است، خودش که در قضیه نبوده. مدام می‌گویند «**ارسله الزهری**»؛ او که درک نکرده. ببینید خدشه هایی است که آن را به گردن زهری می‌اندازند. از این کارها است.

۲. ابن کثیر: دو بیعت

از قرن ششم و هفتم به بعد شروع می‌شود. دیگران که آمدند، فکری کردند.

رابطه صمیمی امام علی و ابوبکر

ابن کثیر می‌گوید: «**فيه فائدة جليلة**[26]» که ابوبکر و امیرالمؤمنین مثل شیر و شکر بودند. حضرت یک لحظه نمی‌توانستند فراق او را تحمل کنند. چه شیر و شکری بود که ابن کثیر می‌گوید «**لم يفارقه**»، آن وقت بالاترین فضیلت این بود که نماز بضعه رسول الله را خلیفه رسول الله بخواند! «**و لم يؤذن بها ابابكر**».

ابن کثیر می‌گوید: این دو روایت هر دو درست است. همه مشکلات را هم به گردن حضرت زهرا می‌اندازند. می‌گویند اول واجب بود که بیعت کنند. باید بیایند. چاره‌ای نبود. لذا آن روایت، اول کار را می‌گوید. روایت دوم که می‌گوید تا شش ماه بیعت نکردند یعنی امیرالمؤمنین می‌دیدند که حضرت زهرا از دست اینها ناراحت هستند، به‌خاطر مراعات حال حضرت زهرا نمی رفتند. بعد از اینکه حضرت شهید شدند یک دفعه گفتند مبادا کسی خیال کند که من با اینها بد هستم.«**بیعة ثانیة**» دوباره حضرت آمدند و دو تا بیعت.

این از چه زمانی پیدا شده؟ از هفت- هشت قرن بعد از آن. علماء قبلی آنها این در ذهنشان نبود. می‌گفتند این اصحّ‌است و تمام؛ یعنی حرف زهری مرسل است. اما اینها آمدند بین آن دو روایت جمع کردند که دو بیعت است. خیلی هم بهتر شد. اول که سریع بیعت کردند و بعد از شش ماه هم تأکیداً للبیعة الاولی.

آدم هر چه خواست بگوید! درست می‌شود؟! خب اگر روی واژه‌ها کار نشده باشد، اینها را می‌گویند. گفتن آسان است. اما اگر روی واژه‌ها کار شد می‌بینیم این جور نیست که هر کسی هر چیزی خواست بگوید. همین حدیث، صریح است بر خلاف اینها.

ابن کثیر می‌گوید این حدیث[27] خیلی خوب است و «**فیه فائدة جلیلة**». آن چیست؟ «**وفيه فائدة جليلة وهي مبايعة علي بن أبي طالب أما في أول يوم أو في اليوم الثاني من الوفاة**»؛ می‌گوید روز اول یا روز دوم. «**و هذا حق**»؛ همین هم درست است «**فان علي بن أبي طالب لم يفارق الصديق في وقت من الأوقات ولم ينقطع في صلاة من الصلوات خلفه**»؛ می‌گوید یک نماز پشت ابوبکر از حضرت فوت نشد.

شیخ المنجد سلفی و ردّ کلام ابن کثیر

فضای ما فضایی نیست که بعضی از عبارات را به کار ببریم. اما احادیثی که خود او آورده را نگاه کنید. یعنی واضح و آشکار است که یک کلمه را بین ده کلمه برجسته می‌کند، کانه آن ده کلمه اصلاً در حدیث نیست. آن هم برای چه کسی؟ برای مخاطبی که می‌گویند علامه ابن کثیر! تلمیذ ممتاز شیخ الاسلام ابن تیمیه! همین که بگویید ابن کثیر این مطلب را گفته، دست به سینه می‌شوند! شما باید ببینید. اگر از نزدیک ببینید می‌فهمید که چطور احترامی را قائل هستند.

اینکه گفتم خداوند متعال چه کار کرده، به زمان ما می‌آید. این حرف ابن کثیر در قرن هشتم است.

در سایت کتابخانه مدرسه فقاهت کتابی هست. کلّ‌یک سایت[28] را پیاده کرده‌اند و کتاب

کردند: «**موقع الإسلام سؤال وجواب**[29]». سایتی است که از کل دنیا سؤال می‌کنند. از چه

کسی؟ از شیخ محمد صالح المنجد[30]. از مفتیان بزرگ علماء سعودی است. شاگرد معظم اساتید بزرگ آنها است. از بن باز بگیری تا همه بزرگان مفتین سعودی. الآن هم هست. حدوداً شصت سال دارد. در این سایت مفصل سؤال و جواب دارد. سر تا پای جواب هایی که داده، مع‌اری اطلاعات است. یعنی یک چیزهایی را نگفته و یک چیزهایی را برجسته کرده. کار او مع‌اری بوده تا این استفتاء را سر رساند. در سایت الشامله هم موجود است.

عنوانش این است: «**کذبة رافضیة فی شان عمر بن الخطاب مع فاطمة رضی الله عنهما**[31]». سؤال چیست؟

«سمعت من بعض الشيعة أن عمر الفاروق رضي الله عنه قد ضرب باب فاطمة رضي الله عنها، وأشعل به النيران، وبأنها قد ماتت إثر سقوط الباب عليها. الرجاء توضيح هذا الأمر مع ذكر المراجع. جزاكم الله خيرا».

ایشان شروع می‌کنند اولاً، ثانیاً، ثالثاً، رابعاً، خامساً؛ در پنج محور جواب می‌دهد. اگر این پنج محور را نگاه کنید، می‌بینید که چطور معماری اطلاعات کرده است. اما اولاً معماری اطلاعات برای دفعه اول خوب است. یعنی هر مقاله‌ای را که القاء می‌کنند، دفعه اولی که می‌شنود خوب است. اما وقتی بار دوم یا سوم مرور کردید، آن معماری خودش را نشان می‌دهد. هر چه مرور بیشتر می‌شود، دست معمار بیشتر رو می‌شود. مشتش باز می‌شود که چه کار می‌کند.

خب ببینید چه کار کرده‌اند؟ ولی خیلی عالی است! من می‌توانم قسم بخورم یک سنی‌ای که اهل تحقیق باشد و این را پنج-شش بار بخواند و مستندات آن را پی جویی بکند، شیعه می‌شود. چون به‌صورت گسترده همه را گفته. خب کسی که منصف باشد، در دو-سه بار رفت‌وبرگشت اسیر معماری او نخواهد شد.

غضب امام علی بر ابوبکر

جواب اول او چیست؟ جواب اولش خیلی خوب است[32]. چرا؟ چون از قرن پانزدهم یک مشت محکمی را به بینی ابن کثیر در قرن هشتم زده. محکم به دهن او زده. ابن کثیر می‌گوید آن‌ها با هم خوب بودند و لحظه‌ای جدا نمی‌شدند. اما ایشان در جواب اول می‌گوید انصاف این است که با روایاتی که دارد، درگیری بود. خب خیلی خوب شد! پس شیر و شکر نبود.

وقتی از قرن هشتم به قرن پانزدهم آمدیم، الآن مفتی بزرگ شما می‌گوید اولاً شیر و شکر نبود. **«لم يؤذن بها ابابكر»** را نمی‌گوید. در جواب اول چه می‌گوید؟

«قلت: وروايۀ السير والمغازي من طريق موسى بن عقبة عن الزهري من أصح الرواياتِ». بعد می‌گوید ابن معین این را گفته، امام مالک چنین گفته، ذهبی چنین گفته. نقل موسی بن عقبه از زهری مثل سرب است. این را می‌گوید. در بالای آن روایت چه بود؟

«وروى الإمام الزهري (124هـ) قال: (وغضب رجال من المهاجرين في بيعة أبي بكر رضي الله عنه، منهم علي بن أبي طالب والزبير بن العوام رضي الله عنهما، فدخل بيت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم ومعهم السلاح، فجاءهم عمر رضي الله عنه في عصابة من المسلمين». بعد شروع می‌کند به اسم بردن که من در ابتدای صفحه یک بیعت ای دو بیعت، شاهد آورده‌ام[33].

مرحوم مجلسی می‌گوید در برخی از نسخه‌ها دارد، حضرت را که آوردند « **لما مروا بأمير المؤمنين ع و في رقبته حبل إلى زريق** [34]»، می‌گویند در برخی از نسخه ها «**آل زریق**» دارد[35]. در نقل زهری شواهد آن هست[36].

این روایت چه می‌گوید؟ **«فأخذ أحدهم سيف الزبير فضرب به الحجر حتى كسره»**. شمشیرش را از دستش گرفتند و او را خلع سلاح کردند.

در ادامه این روایت در جواب اول می‌گوید: **«وبذلك تمت مبايعة أبي بكر رضي الله عنه، واعتراف كل بما للآخر من فضل ومنزلة، وتم الاتفاق على نبذ الخلاف والنزاع»**؛

می‌گویی یک نزاعی پیش آمد و خدا حفظ کرد.

بنابراین در «اوالاً» که می‌گویی خدا حفظ کرد، از این به دست می‌آیدی که شیر و شکر نبود؛ درگیری بود. همراه زبیر سیف بود. آن‌ها آمدند سیف او را گرفتند و شکستند. اما می‌گویی خدا حفظ کرد. خب چرا این «اوالاً» را قبول می‌کنند؟ به قدری ادله زیاد بوده که دیگر نمی‌شد آن‌ها را کاری کنند. لذا آمده معماری کرده. دیده که این حدیث موسی بن عقبه را چه کار کنیم؟ گفته خب اوالاً ما قبول داریم که یک درگیری بود. اما فقط تهدیدی بود.

لیحرقنّ علیکم البیت

ببینید عبارتی که از روایت قبول می‌کند و می‌گویی صحیح است،می‌گویی او آمد قسم خورد که احراق می‌کنم و می‌زنم:

«یا بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم, والله ما من أحد أحب إلینا من أبیك , وما من أحد أحب إلینا بعد أبیك منك , وایم الله ما ذاك بمانعي إن اجتمع هؤلاء النفر عندك ; أن أمرتهم أن یحرق علیهم البیت»؛ قسم می‌خورد. بعد خود حضرت به داخل آمدند و گفتند: « **قال: فلما خرج عمر جاءوها فقالت: تعلمون أن عمر قد جاءني وقد حلف بالله لئن عدتم لیحرقن علیكم البیت وایم الله لیمضین لما حلف علیه**[37]»؛ قسم به خدا که این کار را می‌کند.

ببینید انسان خوب نیست خجالت بکشد؟! می‌گویی اصّرواایات و قبول هم دارد. هم خودش قسم می‌خورد که آتش می‌زنم و هم حضرت قسم می‌خورند که والله آتش می‌زند. این، کسی است که این کار را می‌کند. خب برای تو که حدیث را قبول داری بس است.

ولی چرا خشنود است؟ می‌گویی اینکه چیزی ندارد، فقط تهدید است. به همین خشنود است. الحمد الله ما در زمانی زندگی می‌کنیم که امثال ابن کثیر زبان درازی نمی‌کنند تا هر چه را که بخواهند بگویند. مفتی بزرگشان در اینجا چاره‌ای نداشته است.

در «ثانیاً» به روایتی اشاره می‌کند که در آن تصریح به «**فجاء عمر ومعه قبس - أي: شعلة نار -...** [38]» دارد. همراه او آتش مشتعل هم بود[39]. اینجا می‌گویی که نه، نمی‌شود.

در ثالثاً می‌گویی همه صحابه با هم خوب بودند[40]. صحیح بخاری و مسلم چه می‌گویند؟ می‌گویی حضرت آمدند و «**فالتمس**». البته اسم نمی‌برد. خودشان با خوبی و خوشی آمدند و گفتند که به مسجد برویم تا بیعت کنیم. صحیح بخاری برای شش ماه بعد است[41]. اما اسم نمی‌برد. به این می‌گویند معماری اطلاعات.

بنابراین اولاً تهدید بود.

ثانیاً روایتی که قبس دارد، ضعیف است.

ثالثاً اصلاً بیعت با خوبی انجام شد. چه کسی می‌گوید؟ صحیح بخاری و مسلم.

نقد کلام شیخ المنجد

صحیح بخاری برای شش ماه بعد است نه آن چیزی که تو الآن می‌گویی که در خانه جمع شدند، اصلاً اسمی از شش ماه نمی‌برد. به این معماری می‌گویم. وقتی کسی این را بداند، به او می‌گوید: همین صحیح بخاری را نگاه کن؛ اصلاً ربطی به حرف تو ندارد.

۴. ارجاع معجمی: «فأتوا به»

در بیعت اول «**اتوا به**[42]» دارد. اینها درستش کرده‌اند.سریع آمد و گفت:«لا تثریب» پیچ و مهره‌ای که عرض کردم همین است. الآن شما از صحیح بخاری آوردی و از این کتاب هم «**اتوا به**» را آوردی،

پ: «فاتوا به» - م:«کما یقاد الجمل المخشوش»

الآن نه‌جا‌لبلاغه را به آن ضمیمه کنید. جریانات خیلی مهم است. در یک جنگ نامه جانی در و بدل می‌شود. معاویه در نامه چه نوشت؟ «**و قلت إني كنت أقاد كما يقاد الجمل المخشوش**[43] »؛ در شرائطی بود که می‌خواست به رخ حضرت بکشد که شما را به زور به بیعت می‌بردند. خیلی شیر و شکر نبود! در نقل سلیم بن قیس است که حضرت را چگونه می‌بردند. الآن وقتی اینها را می‌بینید خوب جلوه می‌کند. ولی همین جور که ای آدم نیست. یعنی این را کنار این بگذاریم. وقتی اینها را کنار هم گذاشتیم، معاویه که می‌خواست کار حضرت را در لشکرشان سخت کند و بگوید که شما را برای بیعت با ابوبکر با زور بردند. حضرت هم چه جوابی به او دادند؟ نگفتند که تو دروغ می‌گویی. فرمودند « و لعمر الله لقد أردت أن تذم فمدحت و أن تفضح ففضحت »؛ خواستی به من بد بگویی اما خوب گفتی. « **و ما علي المسلم من غضاضة في أن يكون مظلوما ما لم يكن شاكا في دينه و لا مرتابا بيقينه** ». در نه‌جا‌لبلاغه هست و در جاهای دیگر هم هست.

۵. ارجاع معجمی: «فهجته»

پ: «فهجته» –م:«لا یحل لمسلم ان یهجر اخاه»

«**فهجته**»در مورد این کلمه «**هجر**» چقدر بحث‌های جالبی هست. خود صحیح بخاری، ابن‌زبیر، عائشه روایات محکمی می‌آورند که «**لایحل لمسلم**[44]»؛ حرام است که دو مسلمان بیش از سه روز قهر باشند. حتی وقتی عائشه که خاله ابن‌زبیر بود، قهر کرد، ابن‌زبیر این حدیث را خواند. عائشه گفت من قسم خورده‌ام که با تو حرف نزنم. گفت حدیث است. گفت پس باید کفاره بدهم، قسم من دیگر فایده ندارد. روایات «**لا یحل لمسلم ان یهجر اخاه المسلم ثلاثة ایام**» به این شکل است.

ابن کثیر و محاکمه حضرت زهرا

در مقاله محاکمه ابن کثیر عبارتش را آورده‌ام. خیلی عجیب است و این عبارت ابن کثیر افتخاری برای شیعه است. می‌گویم شما مدام می‌گویید که شیعه‌ها دروغ می‌گویند، این ابن کثیر هم مورخ است، هم محدث است، عالم حسابی است، می‌گوید اینکه حضرت زهرا با خلیفه پیامبر قهر کردند اشتباه بزرگی بود؛ چرا که «**قد فتحت علی الرافضه شرا عظیما**[45]». می‌گوید پدر معنوی

رافضه، حضرت زهرا سلام الله علیها است. همین حرف ابن کثیر «کفی عزا و فخرا» برای روافض! می‌گوید قهر حضرت زهرا بود که همه این فسادها را برای رافضه درست کرد. قبول داریم. بله درست است. بعد شروع می‌کنند حرف زدن. بعد حضرت را محاکمه می‌کنند که چرا شما قهر کردید؟! خلیفه پیامبر به دروغ حدیث درست می‌کند؟! می‌گوید دیگران همه که آمدند شهادت دادند، اگر شهادت هم نداده بودند، خود او کافی بود که کل کره زمین او را تصدیق کند. درحالی‌که دروغی است که واضح و آشکار است[46]. در آن مقاله از کلام خودش در تفسیرش شاهد آورده‌ام.

۶. شبهه:«حسبنا کتاب الله»

همه می‌دانید. ظاهراً «رزیه یوم الخمیس» پنج شنبه بود. پنج شنبه تا دو شنبه چند روز می‌شود؟ چهار روز. آن روز گفت «**حسبنا کتاب الله**».

مهره های متناسب با این شبهه

۱. «هذه الآیه فی القرآن»؟

همان روز شهادت حضرت در دوشنبه گفت هر کسی بگوید که حضرت وفات کرده او را می‌کشم. بعد ابوبکر آمد و گفت: «**إنّکَ مَیِّتٌ وَ إنّهُمْ مَیِّتُونَ**[47]»، «**أَ فَإنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ**[48]». گفت «کاین لم اسمع بهذه الآیه[49]». گوای من این آیه را نشنیده بودم! عجب! چطور می‌گویی «**حسبنا کتاب الله**» درحالی‌که آن را نشنیده ای و حاضری عده‌ای را بکشی؟! می‌گویی هر کسی این را بگوید او را می‌کشم! این جور می‌گویی «**حسبنا کتاب الله**»؟! روی حساب ظاهر امر هم خداوند رسوا می‌کند.

۲. «افقه من عمر»

به چند سال بعد برویم، زمانی‌که روی مسند خلافت تکیه زده بود، گفت مهره‌ها را به بیت‌المال بر می‌گردانم. خانمی از پشت پرده چه گفت؟ « **و إن أردتم استبدال زوج مکان زوج و آتیتم إحداهن قنطارا فلا تأخذوا منه شیئا أ تأخذونه بهتانا و إثما مبینا** [50]». او گفت: « **کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال**[51][52]». مگر این قرآن نبود؟ چطور می‌گویی «**حسبنا کتاب الله**»؟ تو که رئیس مسلمین هستی، یک خانم باید به تو قرآن یاد دهد[53]؟!

۳. ماجرای استخلاف

حاج آقا زیاد می‌فرمودند؛ به مسجد آمد و نشست. به او گفتند که وصیت ابوبکر را بخوان. نمی‌دانم طلحه بود یا کسی دیگر. به دومی گفت ابوبکر چه وصیتی کرده؟ گفت هنوز نخوانده؛ بگذار بخواند تا ببینیم چه وصیتی کرده. گفت من می‌دانم. گفت هنوز که نخوانده! تو مگر علم غیب داری؟ گفت «امرّته بالامس و امرّک الیوم[54]»؛ دیروز تو او را رئیس کردی و امروز او تو را رئیس کرده. وصیت را باز کرد و ابوبکر ولایت امر را به خلیفه دوم واگذار کرد. این را هم حاج آقا می‌فرمودند که چطور شد؟! گوای «**حسبنا کتاب الله**» در اینجا نبود؟! نه دیگر! اینجا ابوبکر است که دارد تعیین می‌کند. اینجا دیگر «**حسبنا کتاب الله**» نیست!

۴.« ان استخلف...ان لم استخلف»

در مورد شوراهم همینطور است. حال که ابولؤلؤ آمده و این کار را با شما کرده، خب بگویید « **حسبنا کتاب الله**»، بگذارید مردم به کار خودشان باشند! نه، باید شش نفر را تعیین کنیم! ببینید مدیریتی برای پس از خودش است. همانطور که خودش هم گفت: «**ان استخلف.. ان لم استخلف**[55]».

[1] محتوای این فصل، تنظیم و تبویب افاداتی است که در جلسه اول مباحث کلامی در تاریخ ۲۷/ ۹/ ۱۴۰۰ صورت گرفته است. مطالب دیگر جلساتی که به آن ضمیمه شده است،درون کروشه قرار گرفته است.

[2] موارد مطرح شده در مفاهیم عبارت است از:

۱. **اثنا‌عشر امیرا /خلیفة/ نقباء/ اسباط**

كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج 6، ص2640 و كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج9، ص81 و كتاب صحيح مسلم ط التركية ، ج6، ص3 و كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي ،ج3،ص1452

۲. **ولي الامر بعد الرسول ص وبعد ابي بكر**

كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج4، ص79 و كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج3، ص1126 و كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي، ج3، ص1381 و كتاب صحيح مسلم ط التركية ، ج4، ص155

۳. **يهلك الامة هذا الحي من قريش**

كتاب صحيح البخاري ت البغا ، ج 3، ص1319 و كتاب صحيح مسلم ط التركية ، ج8، ص186

۴. **ما في هذه الصحيفة حضرت علي ع مفتاح ثقلين**

كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج9، ص97 وكتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج4، ص102 كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج6، ص2662 و كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج3، ص1160

۵. **الي من اوصي ذكروا عند عائشة ان علیا كان وصي**

كتاب صحيح البخاري ت البغا،ج3،ص1006 و كتاب صحيح مسلم ط التركية ،ج 5، ص75

۶. **انكار عائشه وصایت ار دلیل بر سبق تاریخی بحث**

سایت فدکیه، صفحه انكار عايشه وصايت ار دليل بر سبق تاريخي

۷. **لا تدري ما احدثوا بعدك لا تدري ما احدثنا**

پیوست شماره ۳

۸. **بني اسرائيل تسوسهم الانبياء كوا بيعة الاول فالاول**

كتاب صحيح البخاري ت البغا ، ج3، ص1273 و كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج4، ص169 و كتاب صحيح مسلم ط التركية، ج6، ص17 وكتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي، ج3، ص1471

۹. **علي اقضانا**

كتاب صحيح البخاري ط السلطانية ، ج6، ص18 و كتاب مسند أحمد ط الرسالة، ج35، ص12 و كتاب موطأ مالك رواية يحيى ت الأعظمي، ج6، ص33

١٠. **لعن وسب موجب رحمت براي معاويه**

كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي، ج ۴، ص2010

١١. **كذا وكذا كليد غادرا كاذبا خائنا**

كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي، ج3، ص1377-١٣٧٨

١٢. **والله ما اخاف عليكم ان تشركوا و لكن اخاف عليكم ان تنافسوا فيها**

كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج5، ص2408 و كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج1، ص451 و كتاب صحيح البخاري ط السلطانية ، ج4، ص198 وكتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي، ج4، ص1795 و كتاب صحيح مسلم ط التركية ، ج7، ص67

١٣. **برا ء ما تدري ما احدثنا بعده**

كتاب صحيح البخاري ت البغا ج ۴، ص1529

١٤. **كراهيت محضر عمر**

پيوست شماره ٨

١٥. **كاد الخيران ان يهلكا**-هبط اعمالكم در نزاع محضر حضرت و اهم بودن غلبه الوجع

كتاب صحيح البخاري ت البغا ، ج6، ص2662 و كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج9، ص97 و كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج6،ص137

١٦. ابن عباس و جزع او و اصحابک

پيوست شماره ۴

١٧. **غضب براى حرف زبرى باينعنا على و ربط آن به سبقت نظريه امامت كه بيعت فلتة بود**

١٨. نزوان على سعد

١٩. زورت مقالة

هر سه عنوان در كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج6، ص2503 و كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج8، ص168

٢٠. **لم نعطى الدنية فى ديننا**

كتاب صحيح البخاري ط السلطانية ، ج4، ص103 و كتاب صحيح البخاري ت البغا ، ج3، ص1162 و كتاب صحيح مسلم ط التركية، ج5، ص175

٢١. **احراق مصاحف**

كتاب صحيح البخاري ط السلطانية ، ج6، ص183 و كتاب صحيح البخاري ت البغا ، ج4، ص1908

٢٢. **ولو ان الناس اعتزلوهم**

كتاب صحيح البخاري ت البغا ، ج 3، ص1319 و كتاب صحيح مسلم ط التركية ، ج8، ص186

٢٣. **لكتبت آية الرجم بيدى**

كتاب صحيح البخاري ت البغا ، ج6، ص2622 وكتاب صحيح البخاري ط السلطانية ، ج9، ص69

٢٤. **زيد بن ثابت اعظم از جبال كارى كه حضرت نكردند: ولو كلفونى نقل جبل من الجبال**

كتاب صحيح البخاري ت البغا ، ج4، ص1907 و كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج6، ص183

٢٥. **تقتلك الفئة الباغية**

كتاب صحيح البخاري ط السلطانية ، ج ١، ص97 و كتاب صحيح البخاري ت البغا ، ج ١، ص172 و كتاب صحيح مسلم ط التركية ، ج ٨، ص186 و كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي ، ج ٤، ص2236

٢٦. **لم يكن يبايع تلك الاشهر**

در ادامه همين فصل

٢٧. **الدود**

كتاب صحيح البخاري ت البغا ، ج ٤، ص2159 و كتاب صحيح البخاري ت البغا ، ج ٥، ص2160

٢٨. **نظام اللؤلؤ اشكهاى ابن عباس**

كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي، ج3، ص1259 و كتاب صحيح مسلم ط التركية ، ج5، ص75

٢٩. رمز تكفير اهل شام و عراق در تعدد قرائت

كتاب صحيح البخاري ط السلطانية ، ج6، ص183 و كتاب صحيح البخاري ت البغا ، ج4، ص1908

٣٠. القى بصحيفة هذا المسجى

كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج3، ص1348 و كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج5، ص11 و كتاب صحيح مسلم ط التركية، ج7، ص111

۳۱. خطبة در «ماء ىدعى خما»

كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي ، ج4، ص1873 و كتاب صحيح مسلم ط التركية، ج7، ص122

۳۲. **ابوهريره اگر بگويم قطع بلعوم دو علم دارم**

كتاب صحيح البخاري ت البغا ، ج1، ص56 و كتاب صحيح البخاري ط السلطانية ،ج1، ص35

۳۳. **باب من حدى «بينك و بينها بابا مغلقا»**

كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج3، ص1314 و كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي، ج1، ص128

۳۴. **تظاهرا عليه**

كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي، ج2، ص1105 و كتاب صحيح مسلم ط التركية، ج4، ص188

۳۵. **لم يؤذن بها ابابكر**

در ادامه همين فصل

۳۶. **استبددت عليها**

۳۷. **تخلفه عن البيعة**

هر دو مفتاح در كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج4، ص1549 و كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج5، ص139 و كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي، ج3، ص1380 و كتاب صحيح مسلم ط التركية ، ج5، ص153

۳۸. **اشتد به الوجع-غلبه الوجع**

پيوست شماره ۳

۳۹.اباء سعد از سب:ما منعك ان تسبّ ابااالتراب

كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي، ج4، ص1871 و كتاب صحيح مسلم ط التركية، ج7، ص120 (سايت فدكيه، صفحه مفتاحيات الصحيحين)

تفصيل مستندات موارد ياد شده را در پيوست شماره ۶ مشاهده مي‌كنيد.

[3] افاده شده در جلسه دوم مباحث کلامی، تاریخ ۲۸/ ۹/ ۱۴۰۰

[4] مرحوم شیخ بهایی در کشکول خود فصلی را به احادیث منقوله از صحیح بخاری اختصاص داده است و برخی از احادیث قابل استفاده را گزارش می دهد:

[أحاديث منقولة من صحيح البخاري]

، باب مناقب فاطمة رضي الله عنها حدثنا أبو الوليد حدثنا ابن عيينة، عن عمرو بن دينار، عن أبي مليكه، عن المسور بن مخرمة: أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: فاطمة بضعة مني فمن أغضبها فقد أغضبني.

باب في فرض الخمس

حدثنا عبد العزيز بن عبد الله قال: حدثنا إبراهيم بن سعد عن صالح، عن ابن شهاب: أخبرني عروة بن الزبير: أن عايشة أم المؤمنين أخبرته أن فاطمة بنت رسول الله سألت أبا بكر بعد وفاة رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يقسم لها ميراثها مما ترك رسول الله صلى الله عليه وسلم مما أفاء الله عليه فقال لها أبو بكر: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: لا نورث ما تركناه صدقة، فغضبت فاطمة بنت رسول الله فهجرت أبا بكر، فلم تزل مهاجرته حتى توفيت وعاشت بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ستة أشهر، قال وكانت فاطمة تسأل أبا بكر نصيبها مما أفاء رسول الله صلى الله عليه وسلم من خيبر وفدك وصدقته بالمدينة، فأبى أبو بكر عليها ذلك، وقال: لست تارك شيئا كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعمل به إلا عملت به، فإني أخشى إن تركت شيئا من أمره أن أزيغ، فأما صدقته بالمدينة، فدفعها عمر إلى علي وعباس، وأما خيبر وفدك فأمسك عمر وقال: هما صدقة رسول الله كانتا لحقوقه التي تعروه ونوائبه، وأمرهما إلى من ولي الأمر قال فهما على ذلك إلى اليوم.

في باب مرض النبي: حدثنا قتيبة، حدثنا سفيان عن سليمان الأحول عن سعيد بن جبير قال: قال ابن عباس: يوم الخميس وما يوم الخميس؟ ! اشتد برسول الله وجعه فقال: ائتوني أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده أبدا فتنازعوا وقال: لا ينبغي عند نبي تنازع فقالوا: ما شأنه أهجر استفهموه فذهبوا يردون عليه، فقال: دعوني فالذي أنا فيه خير مما تدعوني إليه وأوصاهم بثلاث، قال: أخرجوا المشركين من جزيرة العرب وأجيزوا الوفد بنحو ما كنت أجيزهم، وسكت عن الثالثة أو قال فنسيتها.

حدثنا علي بن عبد الله، حدثنا عبد الرزاق، حدثنا معمر عن الزهري عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة، عن ابن عباس: قال: لما حضر رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي البيت رجال وفيهم عمر قال النبي صلى الله عليه وسلم هلموا أكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده، قال بعضهم: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قد غلبه الوجع وعندكم القرآن حسبنا كتاب الله فاختلف أهل البيت، واختصموا فمنهم من يقول: قربوا يكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده، ومنهم من يقول: غير ذلك: فلما أكثروا اللغو والاختلاف قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قوموا عني قال عبيد الله: فكان ابن عباس يقول: الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله وبين أن يكتب لهم ذلك الكتاب من اختلافهم ولغطهم.

باب قوله تعالى: " فمن تمتع بالعمرة إلى الحج " حدثنا مسدد، حدثنا يحيى، عن عمر بن أبي بكر، حدثنا أبو رجا، عن عمران بن حصين، قال: نزلت آية المتعة في كتاب الله، ففعلناها مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم ينزل قرآن يحرمه ولم ينه عنه حتى مات صلى الله عليه

وسلم قال رجل برأيه ما شاء، قال أبو عبد الله إنه عمر.

باب قوله: " وإذا رأوا تجارة أو لهوا " حدثنا حفص بن عمرو، وحدثنا خالد بن عبد الله بن حصين: عن سالم بن أبي جعدة، وعن أبي سفيان، وعن جابر بن عبد لله قال: أقبلت عير يوم الجمعة، ونحن مع النبي فسار الناس إلا اثنا عشر رجلا فأنزل الله: " وإذا رأوا تجارة أو لهوا ".

باب قوله: " وإذ أسر النبي إلى بعض أزواجه " حديثا حدثنا علي حدثنا سفيان حدثنا يحيى بن سعيد، قال: سمعت عبيد بن حنين، قال سمعت ابن عباس، يقول: أردت أن أسأل عمر فقلت له: من المرأتان اللتان تظاهرتا رسول الله، فما أتممت كلامي حتى قال عايشة وحفصة. باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: قوموا عني، حدثني إبراهيم بن موسى قال حدثنا هشام عن معمر ح وحدثني عبد الله بن محمد، قال حدثنا عبد الرزاق قال: أخبرنا معمر عن الزهري عن عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس.

قال: لما حضر رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب، قال النبي صلى الله عليه وسلم هلم: أكتب لكم كتابا لا تضلوا بعده فقال عمر إن النبي قد غلب عليه الوجع وعندكم القرآن حسبنا كتاب الله فاختلفوا وأهل البيت، فاختصموا منهم من يقول: قربوا يكتب لكم النبي صلى الله عليه وسلم كتابا لن تضلوا بعده، ومنهم من يقول: ما قال عمر، فلما أكثروا اللغو والاختلاف عند النبي صلى الله عليه وسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: قوموا عني قال عبيد الله: فكان ابن عباس يقول: إن الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله وبين أن يكتب لهم ذلك الكتاب من اختلافهم ولغطهم.

باب الحوض: حدثنا يحيى بن حماد قال: حدثنا أبو عوانة، عن سليمان، عن شقيق عن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: أنا فرطكم على الحوض، وحدثني عمرو بن علي، حدثنا محمد ابن جعفر، حدثنا شعبة، عن المغيرة، قال: سمعت أبا وائل عن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: " أنا فرطكم على الحوض ليرفعن علي الرجال منكم، ثم لتختلجن دوني وأقول: اي رب أصحابي فيقال: إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك".

حدثنا عبد العزيز بن مسلم بن إبراهيم قال حدثنا وهيب قال: حدثنا أنس: عن النبي، قال: " ليردن علي ناس من أصحابي الحوض حتى إذا عرفتهم اختلجوا دوني فأقول أصحابي، فيقول: لا تدري ما أحدثوا بعدك؟ ! ".

حدثنا سعيد بن أبي مريم قال: حدثنا محمد بن مطرف قال: حدثني أبو حازم، عن سهل ابن سعد قال النبي: " أنا فرطكم على الحوض من مر علي شرب ومن شرب لم يظمأ أبدا ليردن علي أقوام أعرفهم ويعرفوني، ثم يحال بيني وبينهم ".

قال أبو حازم، فسمعني النعمان بن أبي العباس، فقال: هكذا سمعت من سهل، فقلت: نعم فقال: أشهد على أبي سعيد الخدري سمعته وهو يزيد فيها، فيقول: إنهم أمتي فيقال: إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك، فأقول: سحقا سحقا لمن غير بعدي، وقال ابن عباس سحقا بعدا. يقال سحيق بعيد، سحقه وأسحقه: أبعده.

وقال أحمد بن شبيب بن سعيد الحبطي: حدثنا أبي، عن يونس عن ابن شهاب، عن سعيد بن المسيب، عن أبي هريرة أنه كان يحدث أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يرد علي يوم القيامة رهط من أصحابي فيجلون عن الحوض فأقول: اي رب أصحابي فيقول: إنك لا علم لك بما أحدثوا بعدك إنهم ارتدوا على أدبارهم القهقرى.

وقال شعيب عن الزهري: كان أبو هريرة يحدث عن النبي صلى الله عليه وسلم فيجلون وقال: عقيل فيحلؤون وقال: وقال الزبيدي عن الزهري عن محمد بن علي، عن عبيد الله بن أبي رافع، عن

أبي هريرة، عن النبي صلى الله عليه وسلم. حدثنا أحمد بن صالح، قال حدثنا ابن وهب، قال: حدثنا ابن شهاب، عن ابن المسيب إنه كان يحدث عن أصحاب النبي أن النبي قال: اي ربي أصحابي فيقول: إنك ال علم لك بما أحدثوا بعدك، إنهم ارتدوا على أدبارهم القهقرى.

حدثنا إبراهيم بن المنذر الحزامي، قال حدثنا محمد بن فليح؛ قال حدثنا أبي قال: حدثني هلال عن عطاء بن يسار عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: بينا أنا قائم فإذا زمرة حتى إذا عرفتهم، خرج رجل بيني وبينهم فقال هلم، فقلت: إلى أين؟ فقال: إلى النار والله، قلت وما شأنهم؟ قال إنهم ارتدوا بعدك على أدبارهم القهقرى، ثم إذا زمرة حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال: هلم قلت إلى أين؟ قال إلى النار والله، قلت: ما شأنهم؟ قال: إنهم ارتدوا بعدك على أدبارهم القهقرى فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همل النعم.

حدثنا سعيد بن أبي مريم؛ عن نافع بن عمر، عن أبي مليكة، عن أسماء بنت أبي بكر، قالت: قال النبي صلى الله عليه وسلم إني على الحوض حتى واراد علي منكم وسيؤخذ ناس من دوني فأقول: اي ربي مني ومن أمتي فيقال: هل شعرت ما عملوا بعدك،؟ ! والله ما برحوا يرجعون على أعقابهم وكان ابن أبي مليكة يقول: اللهم إنا نعوذ بك أن نرجع على أعقابنا أو نفتن عن ديننا؛ قال أبو عبد الله: على أعقابهم ينكصون أي يرجعون على العقب.(كتاب الكشكول، ج ١، ص190 -١٩٤)

[5] ٣٩٩٨ - حدثنا يحيى بن بكير: حدثنا الليث، عن عقيل، عن ابن شهاب، عن عروة، عن عائشة:أن فاطمة عليها السلام، بنت النبي صلى الله عليه وسلم، أرسلت إلى أبي بكر تسأله ميراثها من رسول الله صلى الله عليه وسلم، مما أفاء الله عليه بالمدينة وفدك، وما بقي من خمس خيبر، فقال أبو بكر: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: (لا نورث، ما تركنا صدقة، إنما يأكل آل محمد - صلى الله عليه وسلم - في هذا المال). وإني والله لا أغير شيئا من صدقة رسول الله صلى الله عليه وسلم عن حالها التي كانت عليها في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم، ولأعملن فيها بما عمل به رسول الله صلى الله عليه وسلم. فأبى أبو بكر أن يدفع إلى فاطمة منها شيئا، فوجدت فاطمة على أبي بكر في ذلك، فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت، وعاشت بعد النبي صلى الله عليه وسلم ستة أشهر، فلما توفيت دفنها زوجها علي ليلا، ولم يؤذن بها أبا بكر وصلى عليها، وكان لعلي من الناس وجه حياة فاطمة، فلما توفيت استنكر علي وجوه الناس، فالتمس مصالحة أبي بكر ومبايعته، ولم يكن يبايع تلك الأشهر، **فأرسل إلى أبي بكر: أن ائتنا ولا يأتنا أحد معك، كراهية لمحضر عمر،** فقال عمر: لا والله لا تدخل عليهم وحدك، فقال أبو بكر: وما عسيتهم أن يفعلوا بي، والله آتينهم، فدخل عليهم أبو بكر، فتشهد علي، فقال: إنا قد عرفنا فضلك وما أعطاك الله، ولم ننفس عليك خيرا ساقه الله إليك، ولكنك استبددت علينا بالأمر، وكنا نرى لقرابتنا من رسول الله صلى الله عليه وسلم نصيبا، حتى فاضت عيناه?١٥٥٠?أبي بكر، فلما تكلم أبو بكر قال: والذي نفسي بيده، لقرابة رسول الله صلى الله عليه أحب إلي أن أصل من قرابتي، وأما الذي شجر بيني وبينكم من هذه الأموال، فلم آل فيها عن الخير، ولم أترك أمرا رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنعه فيها إلا صنعته. فقال علي لأبي بكر: موعدك العشية للبيعة. فلما صلى أبو بكر الظهر رقي على المنبر، فتشهد، وذكر شأن علي وتخلفه عن البيعة، وعذره بالذي اعتذر إليه، ثم استغفر وتشهد علي، فعظم حق أبي بكر، وحدث: أنه لم يحمله على الذي صنع نفاسة على أبي بكر، ولا إنكارا للذي فضله الله به، ولكنا نرى لنا في هذا الأمر نصيبا، فاستبد علينا، ووجدنا في أنفسنا. سر بذلك المسلمون وقالوا: أصبت، وكان المسلمون إلى علي قريبا، حين راجع الأمر المعروف.[ر: ٢٩٢٦](كتاب صحيح البخاري ت البغا ، ج ٤، ص1549 و صحيح البخاري ط السلطانية، ج ٥، ص ١٣٩)

... فأرسل إلى أبي بكر: أن ائتنا. ولا يأتنا معك أحد (كراهية محضر عمر بن الخطاب)

(كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي، ج ٣، ص1380)

... فأرسل إلى أبي بكر: أن ائتنا و الى أيأتنا معك أحد (كراهية محضر عمر بن الخطاب)
(كتاب صحيح مسلم ط التركية، ج ٥، ص 153)

[6] قوله: (كراهية ليحضر عمر) في رواية الأكثر: لمحضر عمر والسبب في ذلك ما ألفوه من قوة عمر وصلابته في القول والفعل، وكان أبو بكر رقيقا لينا، فكأنهم خشوا من حضور عمر كثرة المعاتبة التي قد تفضي إلى خلاف ما قصدوه من المصافاة.(كتاب فتح الباري بشرح البخاري ط السلفية، ج ٧، ص494)

[7] در اين نوشتار از علامت اختصاری «پ» و «م» به ترتيب برای اشاره به دو واژه پيچ و مهره بهره گرفته‌ايم.

[8] مطلب مطرح شده در شروح را می توان به دو بيان تقسيم کرد:

برخی مانند قاضی عياض و عينی در شرح مسلم اين گونه گفته اند که با توجّه به سابقه تندی عمر خوف اين می رفت که در آن جلسه علنه امام و به نفع ابوبکر احتجاج کند و غالب شود و اين غلبه موجب شود که صفا و صميميت به وجود آمده مکدّر گردد: ... وكذلك ما حكاه من كراهيتهم هم محضر عمر بن الخطاب؛ إنما ذلك لما كانوا يعلمونه من تشدده وتغلظه فيما يظهر له من الحق، فخافوا أن ينتصر لأبي بكر، فيغلظ عليهم فتتغير نفوسهم عليه(كتاب إكمال المعلم بفوائد مسلم، ج 6، ص85 و كتاب المعلم بفوائد مسلم ،ج 3،ص21 -22)

أما كراهتهم لمحضر عمر فلما علموا من شدته وصدعه بما يظهر له فخافوا أن ينتصر لأبي بكر رضي الله عنه فيتكلم بكلام يوحش قلوبهم على أبي بكر وكانت قلوبهم قد طابت عليه وانشرحت له فخافوا أن يكون حضور عمر سببا لتغيرها(كتاب شرح النووي على مسلم ،ج 12،ص78)

تعبير دوم اين است که ترسيدند عمر با شدت و خشونتی داشت بحث را به بگومگو بکشاند و کار از دست برود: قوله: (كراهية ليحضر عمر) في رواية الأكثر: لمحضر عمر والسبب في ذلك ما ألفوه من قوة عمر وصلابته في القول والفعل، وكان أبو بكر رقيقا لينا، فكأنهم خشوا من حضور عمر كثرة المعاتبة التي قد تفضي إلى خلاف ما قصدوه من المصافاة(كتاب فتح الباري بشرح البخاري ط السلفية، ج ٧، ص494 و كتاب عمدة القاري شرح صحيح البخاري، ج 17، ص259)

در مورد سرّ اينکه چرا عمر به ابوبکر اصرار داشت که تنها نزد نيز نکات جالبی گفته شده است. وقد يوهم قول عمر لأبي بكر: " والله لا تدخل عليهم وحدك " أنه خاف عليه أن يغدروه. ومعاذ الله أن يظن بهم ذلك، ولعله قد رآهم يغلظوا على أبي بكر - رضي الله عنهم - في العاقبة، ويبدو منهم ما يكون عند أبي بكر جفاء فتتغير نفسه عليهم وأ يتأذى بذلك ذكره عمر انفراده لذلك(كتاب إكمال المعلم بفوائد مسلم، ج 6، ص85)

وأما قول عمر لا تدخل عليهم وحدك فمعناه أنه خاف أن يغلظوا عليه في المعاتبة ويحملهم على الإكثار من ذلك لين أبي بكر وصبره عن الجواب عن نفسه وربما رأى من كلامهم ما غير قلبه

فيترتب على ذلك مفسدة خاصة أو عامة وإذا حضر عمر امتنعوا من ذلك(كتاب شرح النووي على مسلم ،ج 12،ص78)

اين عبارت نيز نكات مهمى را براى ما كشف مى‌كند:

قال: (فقال عمر لـ أبي بكر: والله ال تدخل عليهم وحدك).

وأنتم تعلمون لباقة على وفصاحته وبلاغته، فيمكن أن يمسك أبا بكر ويعظه حتى يبكي أبو بكر فيرق له، ويعطيه ما يريد، ويمكن أن ياطلبه على بن أبي طالب بشيء من خاصة أبي بكر، فيحمل الحياء أبا بكر على دفعه إليه، ويستحي أن يدافع عن نفسه، ويتمنى ولو أن الغير قد تكلم عنه، حتى عمر رضي الله عنه ولو أن له حقا يستحيي أن يطلبه والله يرضى، وتأبى عليه كرامته أن ياطالب به، لكن ولو أن لغيره الحق لطالب به، فالإنسان يطالب لغيره بعلم وجرأة؛ لأنه ال يطلب لنفسه وهو غير متهم.

إذا: أبو بكر الصديق قال: أنا سأذهب لـ علي بن أبي طالب، وعمر قال له: ال تذهب بمفردك والله أن آتي معك، حتى إذا كلمك في شيء أدفع عنك وأذود عنك وأتكلم؛ لأن حياءك سيمنعك من الرد على(كتاب شرح صحيح مسلم حسن أبو الأشبال، ج ۸۸، ص10)

او مى‌گويد ممكن بود اميرالمؤمنين با موعظه ابوبكر او را نرم مى‌كرد «و يعطيه ما يريد» سؤال اينجاست كه آنچه حضرت مى‌خواستند چه بود؟ حضرت كه براى بيعت اعلام آمادگى كرده بودند، تنها مطلبى كه مى‌ماند اين بود كه حضرت خود را مستحق خلافت مى‌دانستند و عمر مى‌ترسيد كه نه به واسطه فصاحت و بلاغت حرف كه به واسطه حجّتى كه امام در دست داشت خلافت را به او واگذار كند و دوباره ماجراى ماننده ماجراى مسجد قبا براى او پيش بيايد.

تفصيل اين مطالب را در پيوست شماره ۷ مشاهده بفرماييد.

[9] از ديگر كلماتى كه به عنوان پاسخ براى شبهه رابطه صميمى صحابه مى توان ارائه كرد، ارجاع معجمى«غادراً كاذباً خائناً» است كه در پيوست شماره۶ مربوط به مفتاحيات الصحيحين مستندات آن بيان شده است.

[10] ٣٩٩٨ - حدثنا يحيى بن بكير: حدثنا الليث، عن عقيل، عن ابن شهاب، عن عروة، **عن عائشة**:أن فاطمة عليها السلام، بنت النبي صلى الله عليه وسلم، أرسلت إلى أبي بكر تسأله ميراثها من رسول الله صلى الله عليه وسلم، مما أفاء الله عليه بالمدينة وفدك، وما بقي من خمس خيبر، فقال أبو بكر: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: (ال نورث، ما تركنا صدقة، إنما يأكل آل محمد - صلى الله عليه وسلم - في هذا المال). وإني والله ال أغير شيئا من صدقة رسول الله صلى الله عليه وسلم عن حالها التي كانت عليها في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم، ولأعملن فيها بما عمل به رسول الله صلى الله عليه وسلم. فأبى أبو بكر أن يدفع إلى فاطمة منها شيئا، فوجدت فاطمة على أبي بكر في ذلك، فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت، وعاشت بعد النبي صلى الله عليه وسلم ستة أشهر، فلما توفيت دفنها زوجها علي ليال، ولم يؤذن بها أبا بكر وصلى عليها،(كتاب صحيح البخاري ت البغا ، ج 4، ص1549 و كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج 5، ص139 و كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي، ج 3، ص1380)

[11] اسات: ون‌ّرث ای ون‌ُرث، طبق اختالفاتی که در شرح ذکر شده است.

[12] قال الأصمعیّ وغیره: وَجَدْتُ علی فالن أَجِدُ علیه مَوْجِدَةً ذلک فی الغَضَب، و وَجْدُ بفالن وَجْدًا إذا کان یَهْواه(تهذیب اللغة ؛ ج11 ؛ ص110)

و وَجَد علیه فی الغَضَب یَجِدُ وَجِدَ وَجْدًا ووِجْدانًا: غضب فی حدیث الإمامة: إنی سائلک فلم تَجِدْ علیّ أَی تَعْضَبْ من سؤالی؛ و منه الحدیث: لم یَجِدِ الصائمُ علی المُفْطر.

و قد تکرّر ذکره فی الحدیث اسمًا وفعلًا ومصدرًا وأنشد اللحیانی قول صخر الغیّ:

و تأْنیبِ وِجْدانِ دیدِ کالنار رَدّ صاحِبَ بیأْسٍ

فهذا فی الغضب ألَا تَرَی الغیّ أَیْ الحَمامَة من ولده فَعَضِبَتْ علیه، و ألَا تَرَی الحمامة أَیْ استه من ولده فَغَضِبَ علیها. و وَجَدَ به وَجْدًا: فی الحُبّ الغیر، و إنه لَیَجِدُ بفالنة وَجْدًا شدیدًا إذا کان یَهْواها و یُحِبُّها حُبًّا شدیدًا. وفی الحدیث، حدیث ابن عُمر و عُیینة بن حِصْن: و الله ما بطنها بواحد و ال زوجها بواجد.أَی أنه ال یحبها(لسان العرب ؛ ج3 ؛ ص446)

[13] ٣٤٢٦ - حدثنا أبو نعیم" حدثنا زکریاء، عن فراس، عن عامر، عن مسروق، عن عائشة رضی الله عنها قالت:

أقبلت فاطمة تمشی کأن مشیتها مشی النبی صلی الله علیه وسلم، فقال?١٣٢٧?النبی صلی الله علیه وسلم: (مرحبا بابنتی). ثم أجلسها عن یمینه أو عن شماله، ثم أسر إلیها حدیثا فبکت، فقلت لها: لم تبکین؟ ثم أسر إلیها حدیثا فضحکت، فقلت: ما رأیت کالیوم فرحا أقرب من حزن، فسألتها عما قال، فقالت: ما کنت ألفشی سر رسول الله صلی الله علیه وسلم، حتی قبض النبی صلی الله علیه وسلم فسألتها، فقالت: أسر إلی: (إن جبریل کان یعارضنی القرآن کل سنة مرة، وإنه عارضنی العام مرتین، ولا أراه إال حضر أجلی، وإنک أول أهل بیتی لحاقا بی). فبکیت، فقال: (أما ترضین أن تکونی سیدة أهل الجنة، أو نساء المؤمنین).فضحکت لذلک.(کتاب صحیح البخاری ت البغا ، ج ٣، ص1326 -١٣٢٧ و کتاب صحیح البخاری ط السلطانیة ، ج ٤،ص203)

٩٩ - (٢٤٥٠) حدثنا أبو بکر بن أبی شیبة. وحدثنا عبد الله بن نمیر عن زکریاء. ح وحدثنا ابن نمیر. حدثنا أبی. حدثنا زکریاء عن فراس، عن عامر، عن مسروق، عن عائشة قالت: اجتمع نساء النبی صلی الله علیه وسلم. فلم یغادر منهن امرأة. فجاءت فاطمة تمشی کأن مشیتها مشیة رسول الله صلی الله علیه وسلم. فقال "مرحبا بابنتی" فأجلسها عن یمینه أو عن شماله. ثم إنه أسر إلیها حدیثا فبکت فاطمة. ثم إنه ساراها فضحکت أیضا. فقلت لها: ما یبکیک؟ فقالت: ما کنت ألفشی سر رسول الله صلی الله علیه وسلم. فقلت: ما رأیت کالیوم فرحا أقرب من حزن. فقلت لها حین بکت: أخصک رسول الله صلی الله علیه وسلم بحدیثه دوننا ثم تبکین؟ وسألتها عما قال فقالت: ما کنت ألفشی سر رسول الله صلی الله علیه وسلم. حتی إذا قبض سألتها فقالت: إنه کان حدثنی "أن جبریل کان یعارضه بالقرآن کل عام مرة. وإنه عارضه به فی العام مرتین. ولا أراني إال حضر أجلی. وإنک أول أهلی لحوقا بی. ونعم السلف أنا لک.?١٩٠٦?فبکیت

لذلك. ثم إنه سارني فقال "ألا ترضين أن تكوني سيدة نساء المؤمنين. وأن سيدة نساء هذه الأمة"؟ فضحكت لذلك.(كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي ، ج ٤، ص1905-1906 و كتاب صحيح مسلم ط التركية، ج ٧،ص ١٤٣)

[14] وقد روى الترمذي والنسائي وابن ماجه وغيرهم من حديث حبشي بن جنادة مرفوعا: "علي مني وأنا من علي, لا يؤدي عني إلا أنا أو علي" وليس في هذا ما يقدح في إجماع أهل السنة من الصحابة والتابعين فمن بعدهم على أن أفضل الصحابة بعد النبي -صلى الله عليه وسلم- على الإطلاق أبو بكر ثم عمر وقد قال ابن عمر: كنا نقول ورسول الله -صلى الله عليه وسلم- حي: أفضل هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر وعمر وعثمان, فيسمع ذلك رسول الله -صلى الله عليه وسلم- فلا ينكره (كتاب كشف الخفاء ت هنداوي ، ج ١، ص232)

عقيدة أهل السنة في تفضيل الصحابة

أجمع أهل السنة على أن أفضل الصحابة بعد النبي صلى الله عليه وسلم على الإطلاق أبو بكر ثم عمر, وممن حكى إجماعهم على ذلك أبو العباس القرطبي, فقال: ولم يختلف أحد في ذلك من أئمة السلف ولا الخلف, فقال: ولا مبالاة بأقوال أهل التشيع ولا أهل البدع, انتهى. وقد حكى الشافعي وغيره إجماع الصحابة والتابعين على ذلك, قال البيهقي في كتاب «الاعتقاد» : وروينا عن أبي ثور عن الشافعي قال: ما اختلف أحد من الصحابة والتابعين في تفضيل أبي بكر وعمر وتقديمهما على جميع الصحابة, وإنما اختلف من اختلف منهم في علي وعثمان (كتاب الإصابة في تمييز الصحابة ، ج ١، ص23)

وقوله:

٨٠١ - والأفضل الصديق ثم عمر ... وبعده عثمان وهو الأكثر

٨٠٢ - وأعلي قبله خلف حكي ... قلت: وقول الوقف جا عن مالك

٨٠٣ - فالستة الباقون، فالبدريه ... فأحد، فالبيعة المرضيه

الشرح: أفضل الصحابة مطلقا بعد النبي صلى الله عليه وسلم أبو بكر, ثم عمر بالإجماع, فيما حكاه أبو العباس القرطبي, وحكي عن الشافعي وغيره إجماع الصحابة والتابعين عليه فيما رواه عنه البيهقي في كتاب «الاعتقاد».(كتاب مفاتح السعيدية في شرح الألفية الحديثية، ص323)

الثالث: أفضلهم على الإطلاق أبو بكر, ثم عمر رضي الله عنهما بإجماع أهل السنة, ثم عثمان ثم علي؛ هذا قول جمهور أهل السنة. وحكى الخطابي عن أهل السنة من الكوفة تقديم علي على عثمان, وبه قال أبو بكر بن خزيمة؛ قال أبو منصور البغدادي: أصحابنا مجمعون على أن أفضلهم الخلفاء الأربعة, ثم تمام العشرة, ثم أهل بدر, ثم أحد, ثم بيعة الرضوان, وممن لهم مزية أهل العقبتين من الأنصار, والسابقون الأولون, وهم من صلى إلى القبلتين في قول ابن المسيب وطائفة, وفي قول الشعبي: أهل بيعة الرضوان, وفي قول محمد بن كعب وعطاء: أهل بدر.(كتاب تدريب الراوي في شرح تقريب النواوي، ج ٢، ص682)

عقيدة أهل السنة والجماعة في ترتيب الخلفاء الأربعة في الإمامة كترتيبهم في الفضل فالإمام بعد النبي صلى الله عليه وسلم أبو بكر الصديق، ثم عمر الفاروق، ثم عثمان ذو النورين ثم أبو السبطين علي رضي الله عنهم أجمعين فأهل الحق يعتقدون اعتقادا جازما لا مرية فيه ولا شك أن أولى الناس بالإمامة والأحق بها بعد النبي صلى الله عليه وسلم هو أبو بكر الصديق رضي الله عنه، روى أبو عمر بن عبد البر بإسناده إلى عباد السماك قال: (سمعت سفيان الثوري يقول: الأئمة أبو بكر وعمر وعثمان وعلي وعمر بن عبد العزيز وما سوى ذلك فهم منتزون) (كتاب الموسوعة العقدية ، ج ٧، ص342)

[15] نگارش اول و دوم این مقاله را در سایت فدکیه با عنوان «یک بیعت یا دو بیعت» و نگارش دوم را در سایت المباحث ببینید.

[16] 4457 حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب ثنا جعفر بن محمد بن شاكر ثنا عفان بن مسلم ثنا وهيب ثنا داود بن أبي هند ثنا أبو نضرة عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال لما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم قام خطباء الأنصار فجعل الرجل منهم يقول يا معشر المهاجرين إن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان إذا استعمل رجلا منكم قرن معه رجلا منا فنرى أن يلي هذا الأمر رجلان أحدهما منكم والآخر منا قال فتتابعت خطباء الأنصار على ذلك فقام زيد بن ثابت فقال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم كان من المهاجرين وإن الإمام يكون من المهاجرين ونحن أنصاره كما كنا أنصار رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام أبو بكر رضي الله عنه فقال جزاكم الله خيرا يا معشر الأنصار وثبت قائلكم ثم قال أما ولو فعلتم غير ذلك لما صالحناكم ثم أخذ زيد بن ثابت بيد أبي بكر فقال هذا صاحبكم فبايعوه ثم انطلقوا فلما قعد أبو بكر على المنبر نظر في وجوه القوم فلم ير عليا فسأل عنه فقال ناس من الأنصار فأتوا به فقال أبو بكر بن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم وختنه أردت أن تشق عصا المسلمين قال لا تثريب يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم فبايعه ثم لم ير الزبير بن العوام **فسأل عنه حتى جاؤوا به** فقال بن عمة رسول الله صلى الله عليه وسلم وحواريه أردت أن تشق عصا المسلمين فقال مثل قوله لا تثريب يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم **فبايعاه**

هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه(المستدرك على الصحيحين، ج3، ص80)

[17] 3998 حدثنا يحيى بن بكير حدثنا الليث عن عقيل عن بن شهاب عن عروة عن عائشة أن فاطمة عليها السلام بنت النبي صلى الله عليه وسلم أرسلت إلى أبي بكر تسأله ميراثها من رسول الله صلى الله عليه وسلم مما أفاء الله عليه بالمدينة وفدك وما بقي من خمس خيبر فقال أبو بكر إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا نورث ما تركنا صدقة إنما يأكل آل محمد صلى الله عليه وسلم في هذا المال وإني والله لا أغير شيئا من صدقة رسول الله صلى الله عليه وسلم عن حالها التي كانت عليها في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ولأعملن فيها بما عمل به رسول الله صلى الله عليه وسلم فأبى أبو بكر أن يدفع إلى فاطمة منها شيئا فوجدت فاطمة على أبي بكر في ذلك فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت وعاشت بعد النبي صلى الله عليه وسلم ستة أشهر فلما توفيت دفنها زوجها علي ليلا ولم يؤذن بها أبا بكر وصلى عليها وكان لعلي من الناس وجه حياة فاطمة فلما توفيت استنكر علي وجوه الناس فالتمس مصالحة أبي بكر ومبايعته **ولم يكن يبايع تلك الأشهر** فأرسل إلى أبي بكر أن

ائتنا ولا يأتنا أحد معك كراهية لمحضر عمر فقال عمر لا والله لا تدخل عليهم وحدك فقال أبو بكر وما عسيتهم أن يفعلوا بى والله لآتينهم فدخل عليهم أبو بكر فتشهد على فقال إنا قد عرفنا فضلك وما أعطاك الله ولم ننفس عليك خيرا ساقه الله إليك ولكنك استبددت علينا بالأمر وكنا نرى لقرابتنا من رسول الله صلى الله عليه وسلم نصيبا حتى فاضت عينا أبى بكر فلما تكلم أبو بكر قال والذى نفسى بيده لقرابة رسول الله صلى الله عليه وسلم أحب إلى أن أصل من قرابتى وأما الذى شجر بينى وبينكم من هذه الأموال فلم آل فيها عن الخير ولم أترك أمرا رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنعه فيها إلا صنعته فقال على لأبى بكر موعدك العشية للبيعة فلما صلى أبو بكر الظهر رقى على المنبر فتشهد وذكر شأن على **وتخلفه عن البيعة** وعذره بالذى اعتذر إليه ثم استغفر وتشهد على فعظم حق أبى بكر وحدث أنه لم يحمله على الذى صنع نفاسة على أبى بكر ولا إنكارا للذى فضله الله به ولكنا نرى لنا فى هذا الأمر نصيبا فاستبد علينا فوجدنا فى أنفسنا فسر بذلك المسلمون وقالوا أصبت وكان المسلمون إلى على قريبا حين راجع الأمر المعروف(كتاب صحيح البخاري ت البغا ،ج 4، ص1549 و كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج 5، ص139)

[18] صحيح مسلم ت عبدالباقى ، ج3، ص1380

[19] فهجرته فاطمة فلم تكلمه فى ذلك حتى ماتت فدفنها على ليلاً ولم يؤذن بها أبا بكر قال فكان لعلى وجهٌ من الناس حياة فاطمة فلما توفيت فاطمة انصرفت وجوه الناس عن على ومكثت فاطمة بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ستة أشهر ثم توفيت **فقال رجلٌ للزهرى فلم يبايعه على ستة أشهر فقال لا والله ولا أحدٌ من بنى هاشم حتى بايعه على** وفى حديث عروة فلما رأى على انصراف وجوه الناس عنه فزع إلى مصالحة أبى بكر فأرسل إلى أبى بكر ائتنا ولا يأتنا معك أحدٌ وكره أن يأتيه عمر لما علم من شدة عمر (الجمع بين الصحيحين، ج1، ص86) همينطور در كتاب الصحيح من الاخبار المجتمع على صحته، ص ١٥٠ و سنن البيهقى الكبرى، ج6، ص300 و مسند أبى عوانة، ج4، ص251 و مصنف عبد الرزاق، ج5، ص472 و مسند أبى بكر، ج1، ص88 وتاريخ الطبرى ، ج2، ص236)

عن محمد بن سيرين لما بويع أبو بكر وتخلف على كرم الله وجهه عن مبايعته وجلس فى بيته بعث إليه أبو بكر ما أبطأ بك عنى أكرهت إمارتى قال على ما كرهت إمارتك ولكنى آليت ألا أرتدى بردائى إلى **الصلاة** حتى أجمع القرآن قال ابن سيرين فبلغنى أنه كتبه على على تنزيله ولو أصيب ذلك الكتاب لوجد فيه علم كثير **وعن عائشة رضى الله عنها أن عليا مكث ستة أشهر حتى توفيت فاطمة رضى الله تعالى عنها ثم بايع أبا بكر ولم يبايع أحد من بنى هاشم حتى بايع على** رضى الله عنه وكرم وجهه(سمط النجوم العوالى، ج2، ص333)

[20] وقول الزهري في قعود علي عن بيعة أبي بكر رضي الله عنه حتى توفيت فاطمة رضي الله عنها منقطع، وحديث أبي سعيد الخدري رضي الله عنه في مبايعته إياه حين بويع بيعة العامة بعد السقيفة أصح(كتاب السنن الكبرى للبيهقي ط العلمية، ج ۴، ص489)

وأما ما وقع في مسلم عن الزهري أن رجلا قال له لم يبايع علي أبا بكر حتى ماتت فاطمة قال لا ولا أحد من بني هاشم فقد ضعفه البيهقي بأن الزهري لم يسنده وأن الرواية الموصولة عن أبي سعيد أصح (

فتح الباري، ج 7، ص 495)

[21] سنن البيهقي الكبرى، ج8، ص143 و ط العلمية، ج ٨، ص 246 و ت التركي ج ١٦، ص 511-513

[22] ابْنُ خُزَيْمَة، ابوبكر محمد بن اسحاق سُلَمي، ملقب به امام الائمه (صفر ٢٢٣-٢ ذيقعد ٣١١/ ژانويه ٨٣٨-١١ دسامبر ٩٢٤)، محدث و فقيه نيشابوري.
استماع وي از اسحاق بن راهويه (د ٢٣٨ ق) نشان مي‌دهد كه پيش از ١٥ سالگي در نيشابور به تحصيل آغاز كرده است (نک : ابن ابی حاتم، ٣(٢)/ ١٩۶؛ قس: ابن‌جوزی، ۶/ ١٨۴). وی در حوالی ٢۴٠ ق براي كسب دانش از آنجا به مرو و مرورذ رفت (ذهبی، سير، ١۴/ ٣٧١-٣٧٢) و به ری، بغداد، كوفه، بصره، عبّادان (آبادان كنونی)، جزيرة ابن عُمَر، شام، قاهره، اسكندريه و حجاز نيز سفر كرد (ابن‌خزيمه، توحيد، ١٩٩، ٢٧٩؛ همو، صحيح، ١/ ١۶٠؛ سمعانی، ۵/ ١٢۴؛ ابن‌جوزی، همانجا؛ ذهبی، العبر، ١/ ۴۶٢؛ سبكی، ٣/ ١١٠). همچنين گفته شده كه در رجب ٣٠٠ در گرگان بوده است (سهمی، ۴۵۶). وی در اين سفرها در ضمن فرا گرفتن حديث و فقه، به نقل حديث نيز مي‌پرداخت. ابن‌خزيمه از محدثان صاحب نام است و رجال شناسانی همچون ابن ابی حاتم (همانجا)، دارقطنی (ذهبی، سير، ١۴/ ٣٧٢) و ابن‌حبّان (الثقات، ٩/ ١۵۶) وی را موثق شمرده و برخی بر تبحر وی در حديث تأكيد كرده‌اند (نک : ابن‌حبان، ذهبی، همانجا). از بررسی آثار موجود ابن‌خزيمه و منابع ديگر برمی‌آيد كه وی از استادان بسياری بهره برده و عده‌ای از مشايخ رواية صاحبان صحاح ستّه از مشايخ رواية او نيز بوده و حتی خود بخاری و مسلم نيز از وی رواية كرده‌اند (نک : ابن‌جوزی، همانجا). از ميان مشايخ ابن‌خزيمه مي‌توان محمود بن غيلان عَدَوی، علی بن حُجر سعدی، احمد بن منيع بَغَوی، ابو كُرَيب محمد بن علاء همدانی، محمد بن يحيی ذُهلی، نصر بن علی جَهضَمی، محمد بن بشّار بُندار، محمد بن مُثنّی، احمد بن سعيد دارمی و محمد بن عبدالله بن ابی الثَلْج را نام برد (ابن‌خزيمه، صحيح، ١/ ۴، ۶، ١۴، ٣٢، ٣٩، ۶٧، ١٣١؛ همو، توحيد، ۶٢، ٢٧۵؛ مزی، ١۶/ ٣۵۵؛ برای آگاهی از ديگر مشايخ وی، نک : ابن‌خزيمه، توحيد، جم؛ همو، صحيح، جم؛ ابن‌حبان، مجروحين، جم؛ خطيب، شرف، ۴١؛ ابوعمرو، ۵٩، ۶۵، ٩٣؛ سمعانی، ابن‌جوزی، همانجا؛ ابن‌صلاح، ٣٩٧؛ ذهبی، همان، ١۴/ ٣۶۵-٣۶۶). از شاگردان و راويان ابن‌خزيمه نيز مي‌توان از ابن‌حبّان بستی، ابوعلی نيشابوری، ابوحامد بن شرقی، ابواحمد بن عدی، ابوبكر احمد بن مهران مقری، ابوسعيد كرابيسی، علی بن حسين بن بابويه قمی ياد كرد (ابن‌بابويه، علل، ٣۶٣؛ فارسی، ١/ ١٩٠؛ ذهبی، همان، ١۴/ ٣۶۶؛ برای آگاهی از ديگر راويان وی، نک : خطيب، همانجا؛ ابن‌بابويه، خصال، ١/ ١٩٨؛ ابوعمرو، ٣٠؛ ذهبی، تذكرة، ٢/ ٧۴٢؛ سهمی، جم). (سايت دايرة المعارف بزرگ اسلامی،مدخل ابن خزيمة)

محمد بن إسحاق بن خزيمة بن صالح بن بكر. الحافظ، الحجة، الفقيه، شيخ الإسلام، إمام الأئمة، أبو بكر السلمي النيسابوري، الشافعي، صاحب التصانيف.

ولد سنة ثلاث وعشرين ومائتين. وعني في حداثته بالحديث والفقه، حتى صار يضرب به المثل في سعة العلم والإتقان.

سمع من: إسحاق بن راهويه، ومحمد بن حميد، ولم يحدث عنهما؛ لكونه كتب عنهما في صغره، وقبل فهمه، وتبصره. وسمع من: محمود بن غيلان، وعتبة بن عبد الله المروزي، وعلي بن حجر، وأحمد بن منيع، وبشر بن معاذ، وأبي كريب، وعبد الجبار بن العلاء، وأحمد بن إبراهيم الدورقي، وأخيه؛ يعقوب، وإسحاق بن شاهين، وعمرو بن علي، وزياد بن أيوب، ومحمد بن مهران الجمال، وأبي سعيد الأشج، ويوسف بن واضح الهاشمي، ومحمد بن بشار، ومحمد بن مثنى، والحسين بن حريث، ومحمد بن عبد الأعلى الصنعاني، ومحمد بن يحيى، وأحمد بن عبدة الضبي، ونصر بن علي، ومحمد بن

علي، ومحمد بن عبد الله المخرمي، ويونس بن عبد الأعلى، وأحمد بن عبد الرحمن الوهبي، ويوسف بن موسى، ومحمد بن رافع، ومحمد بن يحيى القطعي، وسلم بن جنادة، ويحيى بن حكيم، وإسماعيل بن بشر بن منصور السليمي، والحسن بن محمد الزعفراني، وهارون بن إسحاق الهمداني، وأمم سواهم. ومنهم: إسحاق بن موسى الخطمي، ومحمد بن أبان البلخي.

حدث عنه: البخاري، ومسلم في غير "الصحيحين"، ومحمد بن عبد الله بن عبد الحكم -أحد شيوخه- وأحمد بن المبارك المستملي، وإبراهيم بن أبي طالب، وأبو حامد بن الشرقي، وأبو العباس الدغولي، وأبو علي الحسين بن محمد النيسابوري، وأبو حاتم البستي، وأبو أحمد بن عدي، وأبو عمرو بن حمدان، وإسحاق بن سعد النسوي، وأبو حامد أحمد بن محمد بن بالويه، وأبو بكر أحمد بن مهران المقرئ، وحفيده؛ محمد بن الفضل بن محمد بن خزيمة، ومحمد بن أحمد بن علي بن نصير المعدل، وأبو بكر بن إسحاق الصبغي، وأبو سهل الصعلوكي، والحسين بن علي التميمي حسينك، وبشر بن محمد بن محمد بن ياسين، وأبو محمد عبد الله بن أحمد بن جعفر الشيباني، وأبو الحسين أحمد بن محمد البحيري، والخليل بن أحمد السجزي القاضي، وأبو سعيد محمد بن بشر الكاريسي، وأبو أحمد محمد بن محمد الكاريسي الحاكم، وأبو نصر أحمد بن الحسين المروانى، وأبو العباس أحمد بن محمد الصندوقي، وأبو الحسن محمد بن الحسين الآبري، وأبو الوفاء أحمد بن محمد بن حمويه المزكي، وخلق كثير.

قال الحافظ أبو علي النيسابوري: لم أر أحدا مثل ابن خزيمة.

قلت: يقول مثل هذا وقد رأى النسائي.

قال أبو أحمد حسينك: سمعت إمام الأئمة أبا بكر يحيى عن علي بن خشرم، عن ابن راهويه، أنه قال: أحفظ سبعين ألف حديث. فقلت لابن خزيمة: كم يحفظ الشيخ؟ فضربني على رأسي، وقال: ما أكثر فضولك! ثم قال: اي بني! ما كتبت سوداء في بياض إلا وأنا أعرفه.

قال أبو علي الحافظ: كان ابن خزيمة يحفظ الفقهيات من حديثه كما يحفظ القارئ السورة.

أخبرنا أبو علي الحسن بن علي، أخبرنا عبد الله بن عمر، أخبرنا أبو الوقت، أخبرنا شيخ الإسلام أبو إسماعيل الأنصاري، أخبرنا عبد الرحمن بن محمد بن محمد بن صالح، حدثنا أبي، حدثنا أبو حاتم بن حبان التميمي، قال: ما رأيت على وجه الأرض من يحفظ صناعة السنن، ويحفظ ألفاظها الصحاح وزياداتها حتى كأن السنن كلها بين عينيه، إلا محمد بن إسحاق ابن خزيمة فقط.

قال أبو الحسن الدارقطني: كان ابن خزيمة إمام، ثبتا، معدوم النظير.

حكى أبو بشر القطان، قال: رأى جار لابن خزيمة -من أهل العلم- كأن لوحا عليه صورة نبينا -صلى الله عليه وسلم- وابن خزيمة يصقله. فقال المعبر: هذا رجل يحيي سنة رسول الله -صلى الله عليه وسلم.

قال الإمام أبو العباس بن سريج -وذكر له ابن خزيمة- فقال: يستخرج النكت من حديث رسول الله بالمناقاش. (كتاب سير أعلام النبلاء ط الحديث، ج ١١، ص225-٢٢٩)

فأما ابن خزيمة كالأولين فهو إمام الأئمة أبو بكر محمد بن إسحاق بن خزيمة الحافظ الفقيه المشهور صاحب التصانيف قد ينسب إلى جده في الرواية وهو المشهور على الألسنة.(كتاب لسان الميزان ت أبي غدة ، ج ٧، ص116)

در نرم‌افزار المکتبة الشاملة با جست‌وجوی ترکیبی عبارت امام الائمة و ابن خزیمة به ۶۷۵ مورد برخورد کردم.

در مورد او همچنین به سایت فدکیه، عنوان ابن خزیمة مراجعه فرمایید.

ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب در مورد زیارت امام رضا علیه‌السلام از سوی ابن خزیمه می‌نویسد:« قال وسمعت أبا بكر محمد بن المؤمل بن الحسن بن عيسى **يقول خرجنا مع إمام أهل الحديث أبي بكر بن خزيمة** وعدي له أبي علي الثقفي مع جماعة من مشائخنا وهم إذ ذاك متوافرون **إلى زيارة قبر علي بن موسى الرضي** بطوس قال **فرأيت من تعظيمه** يعني بن خزيمة **لتلك البقعة وتواضعه لها وتضرعه عندها ما تحيرنا** (كتاب تهذيب التهذيب ، ج ۷، ص388)

در مورد زیارت او و ابن حبان به سایت فدکیه، عنوان توسل ابن خزیمه و ابن حبان به امام رضا مراجعه فرمایید.

[23] مسلم در سال ۲۶۱ هجری قمری و ابن خزیمه در سال ۳۱۱ وفات کرده اند. ابن خزیمه در زمان وفات مسلم، ۳۸ سال داشته است.

[24] قال الليث و غيره: البدنة بالهاء تقع على الناقة و البقرة و البعير الذكر مما يجوز في الهدي، و الأضاحي، و ال تقع على الشاة، سميت بدنة لعظمها(تهذيب اللغة ؛ ج14 ؛ ص102)

و البدنة: ناقة أو بقرة تنحر بمكة، سميت بذلك لأنهم كانوا يسمنونها، و الجمع(الصحاح ؛ ج5 ؛ ص2077)

و سميت البدنة بذلك لسمنها يقال: بدن إذا سمن، و بدن كذلك(مفردات ألفاظ القرآن ؛ ص112)

[25] و البدرة كيس فيه عشرة آلاف درهم أو ألف(كتاب العين ؛ ج8 ؛ ص34)

[البدرة] من المال: عشرة آلاف درهم، سميت بدرة لتمامها.(شمس العلوم ؛ ج1 ؛ ص450)

[26] فائدة جليلة

وفيه فائدة جليلة وهي مبايعة علي بن أبي طالب أما في أول يوم أو في اليوم الثاني من الولاة وهذا حق فان علي بن أبي طالب لم يفارق الصديق في وقت من الأوقات ولم ينقطع في صلاة من الصلوات خلفه كما سنذكره وخرج معه الى ذي القصة لما خرج الصديق شاهرا سيفه يريد قتال أهل الردة كما سنبينه قريبا ولكن لما حصل من فاطمة رضي الله عنها عتب على الصديق بسبب ما كانت متوهمة من أنها تستحق ميراث رسول الله ولم تعلم بما أخبرها به الصديق رضي الله عنه أنه قال لا نورث ما تركنا فهو صدقة فحجبها وغيرها من أزواجه وعمه عن الميراث بهذا النص الصريح كما سنبين ذلك في موضعه فسألته أن ينظر على في صدقة الأرض التي بخيبر وفدك فلم

يجبها الى ذلك لأنه رأى أن حقا عليه أن يقوم فى جميع ما كان يتولاه رسول الله وهو الصادق البار الراشد التابع للحق رضى الله عنه فحصل لها وهى امرأة من البشر ليست بارجبة العصمة عتب وتغضب ولم تكلم الصديق حتى ماتت واحتاج على أن يراعى خاطرها بعض الشيء فلما ماتت بعد ستة أشهر من وفاة أبيها رأى على أن يجدد البيعة مع أبى بكر رضى الله عنه كما سنذكره من الصحيحين وغيرهما فيما بعد ان شاء الله تعالى معما تقدم له من البيعة قبل دفن رسول الله ويزيد ذلك صحة قول موسى بن عقبة فى مغازيه عن سعد بن ابراهيم حدثنى ابى أن أباه عبد الرحمن بن عوف كان مع عمر وان محمد بن مسلمة كسر سيف الزبير ثم خطب ابو بكر واعتذ الى الناس وقال ما كنت حريصا على الامارة يوما ولا ليلة ولا سالتها فى سر ولا علانية فقبل المهاجرون مقالته وقال على والزبير ما غضبنا إلا لأنا اخرنا عن المشورة وانا نرى ابا بكر احق الناس بها انه لصاحب الغار وانا لنعرف شرفه وخبره ولقد امره رسول الله ان يصلى بالناس وهو حى اسناد جيد ولله الحمد والمنة(البداية والنهاية، ج5، ص248 و ط احياء التراث ، ج5، ص269-270 و همينطور السيرة النبوية لابن كثير، ج 4، ص 495)

[27] حديث ابوسعيد خدرى كه متضمن بيعت سريع امام بود

[28] الإسلام سؤال وجواب، موقع إلكتروني إسلامي، وعلمي، وتربوي، متخصص بالإجابة على تساؤلات المسلمين وغير المسلمين حول موضوعات الإسلام، وهو من المواقع الأكثر زيارة في عدة مناطق حسب ترتيب أليكسا. يهدف الموقع لتقديم الفتاوى والإجابات العلمية المؤصلة إسلاميًا بشكل واف ومبسر - قدر الاستطاعة – عن الأسئلة المتعلقة بالإسلام سواء كان السائل مسلمًا أو غير مسلم، ويقوم بالإشراف على هذه الإجابات الشيخ محمد صالح المنجد محاضر وكاتب إسلامي.

تاريخ

كانت بداية الشبكة عام 1996م.

منهج الموقع

يقوم الموقع على نشر العقيدة الإسلامية عقيدة أهل السنة والجماعة، واتباع السلف الصالح ويتحرى أن تكون الإجابات مبنية على الدليل من القرآن الكريم والسنة النبوية الصحيحة ومأخوذة من كلام العلماء من أصحاب المذاهب الأربعة الإمام أبي حنيفة، والإمام مالك، والإمام الشافعي، والإمام أحمد بن حنبل وغيرهم من أهل العلم المتقدمين والمتأخرين، أمثال الشيخ محمد بن إبراهيم آل الشيخ، والشيخ عبد العزيز بن باز، والشيخ محمد بن صالح العثيمين وغيرهم، وكذلك الاستعانة بفتاوى اللجنة الدائمة للإفتاء وقرارات هيئة كبار العلماء بالمملكة العربية السعودية، وقرارات المجامع الفقهية، وكذلك الاستعانة بالعلماء وطلبة العلم من الباحثين في التخصصات الشرعية.

16 لغة مختلفة:

العربية (اللغة الأساسية).

الانجليزية

الفرنسية.

التركية.

الروسية

الباكستانية "أوردو"

الفارسية.

اللغة الصينية

لغة أويغورية

الاسبانية

اللغة اليابانية

الاندونيسية

الهندية

البنغالية

الألمانية

البرتغالية

حسب ترتيب أليكسا له ترتيب عال بين الموقع العالمية والاسلامية، بعد سنوات من التفاعل هي أحد الشبكات الإسلامية المتقدمة على شبكة الإنترنت.

يستقبل الموقع آلاف الرسائل والأسئلة من جميع أنحاء العالم ومن معظم الدول العربية والإسلامي(ساىت ويكيبداى)

[29] كتابخانه مدرسه فقاهت، كتاب موقع الاسلام سؤال و جواب

[30] محمد صالح المنجد (13 يونيو 1961 -) (30 ذو الحجة 1380 هـ -) فقيه داعية سوري من أصل فلسطيني مُقيم في السعودية، ولد لأبوين فلسطينيين لاجئين في سوريا، ثم سافر أهله إلى السعودية فنشأ وترعرع هناك حتى نال درجة البكالوريوس من جامعة الملك فهد للبترول والمعادن.

نشأته وتعليمه

نشأ في الرياض وأنهى فيها المرحلة الأولى من تعليمه الابتدائي والمتوسط والثانوي، ثم انتقل إلى مدينة الخبر ودرس وتخرج في جامعة الملك فهد للبترول والمعادن بشهادة بكالوريوس قسم إدارة صناعية. ليتحول بعدها إلى الدعوة إلى الله بتوجيه من الشيخ عبد العزيز بن باز، إذ وجهه بالعمل إمامًا وخطيبًا في المنطقة الشرقية وكان عمره دون الثلاثين.

وقد حضر مجالس لعبد العزيز بن باز ومحمد بن صالح العثيمين وعبد الله بن جبرين وهم أكثر شيوخه الذين استفاد منهم وقرأ على عبد الرحمن ومحمد ولد سيدي الحبيب الشنقيطي وأخذ تصحيح قراءة القرآن على سعيد آل عبد الله.

وكان أكثر من استفاد منه في الإجابات الشيخ عبد العزيز بن عبد الله بن باز، وكانت علاقته به ممتدة على مدى خمس عشرة سنة وهو الذي دفعه إلى التدريس، وكتب إلى مركز الدعوة والارشاد بالدمام باعتماد التعاون معه في المحاضرات والخطب والدروس العلمية، وبسبب الشيخ عبد العزيز بن باز أصبح خطيبًا وإمامًا ومحاضرًا. ومن شيوخه الذين استفاد منهم صالح بن فوزان آل فوزان وعبد الله بن محمد الغنيمان وعبد المحسن الزامل وعبد الرحمن بن صالح المحمود وله دروس علمية في الجامع الذي يؤم فيه وهو جامع عمر بن عبد العزيز بالخبر.

مشايخه

وقد أخذ العلم عن العديد من المشايخ منهم:

- الشيخ عبد العزيز بن باز
- المحدث محمد ناصر الدين الألباني
- الشيخ محمد بن صالح العثيمين
- الشيخ عبد الله بن جبرين
- الشيخ صالح الفوزان
- الشيخ عبد الرحمن البراك
- الشيخ عبد الله الغنيمان
- الشيخ محمد ولد سيدي الحبيب الشنقيطي
- الشيخ عبد المحسن الزامل
- الشيخ عبد الرحمن المحمود
- وأخذ تصحيح قراءة القرآن على الشيخ سعيد آل عبد الله.

أعماله ونشاطه العلمي

إمام وخطيب مسجد عمر بن عبد العزيز بالعقربية في مدينة الخبر، وله نشاط كبير في الدعوة إلى الإسلام عن طريق الدروس والمحاضرات الذي يلقيها في مسجده وغيره. فقد كان له برنامج أسبوعي على قناة المجد الفضائية بعنوان الرصد استمر فترة من الزمن، كما أن له برنامجًا أسبوعيًا في إذاعة القرآن الكريم. وله كذلك برامج في قنوات محلية وخليجية وعربية، وله أكثر

من 3000 مادة منشورة معظمها عبر الشبكة. كما أن له العديد من الأشرطة في دروس متنوعة تزيد على (4500) ساعة صوتية، وهو من أكثر الدعاة نشاطاً وتأثيراً في الأوساط الشبابية. ويعتبر له نشاط إعلامي واسع عبر القنوات الفضائية المختلفة، ويتميز المنجد بأن برامجه تُبث بشكل متزامن على أكثر من 10 قنوات فضائية أحياناً، خاصة في شهر رمضان المبارك.

نشاطه على شبكة الإنترنت

يُعرف عن محمد صالح المنجد أنه من أوائل من استخدم الإنترنت في الدعوة إلى منهجه، وذلك بتأسيسه موقع الإسلام سؤال وجواب، وهو أول موقع إسلامي على شبكة الإنترنت، وقد افتتحه الشيخ منذ عام 1996م قبل دخول خدمة الإنترنت بشكل رسمي للأفراد في السعودية. ويشرف عليه حتى الآن وكذلك على تسعة مواقع إسلامية وهي مجموعة مواقع الإسلام تنشر محتواها بعشر لغات مختلفة، ومن أحدث نشاطاته على الإنترنت، أنه المشرف العام على منصة زاد، وهي أول منصة تعليم عبر الإنترنت متخصصة في العلوم الشرعية وهو مؤسس قناة زاد الفضائية وهي قناة علمية تعليمية تفاعلية احترافية تهدف إلى أن تكون مرجعاً مفيداً تُواكب احتياجات المشاهد وتصل إلى أكبر شريحة ممكنة بأسلوب سهل وجذاب(ساعت ویکیپدیا)

[31]برای مطالعه هدفمند این پاسخ و روشن شدن مواضع ابهام به ساعت فدکیه، عنوان«موقع الاسلام سؤال و جواب» مراجعه کنید. کتاب موقع الإسلام سؤال وجواب ، ج ۹، ص21 در ساعت الشاملة نیز موجود است.

[32] أولا:

يذكر المؤرخون والمحدثون حادثة في صدر التاريخ، فيها ذكر قدوم عمر بن الخطاب وطائفة من أصحابه بيت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم، يطلب تقديم البيعة لأبي بكر الصديق، رضي الله عنهم جميعا.

وثمة قدر متفق عليه بين الروايات، جاء من طرق صحيحة، واشتهر ذكره بين أهل العلم، كما أن هناك قدرا كبيرا من الكذب والاختلاق الذي ألصق بهذه الحادثة.

ونحن نرجو من القارئ الكريم التنبه واليقظة؛ كي يصل معنا إلى أقرب تصوير لتلك الحادثة، فلا يخلط عليه الكذابون والمفترون ما دسوه في التاريخ كذبا وزورا.

الثابت المعلوم أن عليا والعباس والفضل بن العباس والزبير بن العوام تأخروا عن حضور بيعة أبي بكر الصديق في سقيفة بني ساعدة، وذلك لانشغالهم بتجهيز رسول الله صلى الله عليه وسلم للدفن، ووجدوا في أنفسهم: كيف ينشغل الناس بأمر الخلافة ورسول الله صلى الله عليه وسلم لم يدفن بعد، أما باقي الصحابة رضوان الله عليهم فعملوا على تعيين الخليفة كي لا يبيت المسلمون من غير أمير ولا قائد، وأرادوا بذلك أن يحفظوا على المسلمين أمر دينهم ودنياهم.

فلما دفن رسول الله صلى الله عليه وسلم اعتزل علي بن أبي طالب ومن معه من بعض قرابة رسول الله صلى الله عليه وسلم في الأيام الأولى ولم يبايعوا، ليس رغبة عن البيعة، ولا حسدا لأبي بكر، ولا منازعة له، إنما لما رآه علي من الخطأ في استعجال أمر الخلافة قبل الدفن، حتى جاء عمر بن الخطاب وبعض الصحابة بيت فاطمة رضي الله عنها، وطلب منها إبلاغ علي والزبير

ومن معهم بلزوم المبادرة إلى بيعة أبي بكر الصديق، درءا للفتنة، وحفاظ لجماعة المسلمين، فلما سمعوا تشديد عمر بن الخطاب في اذه الأمر، سارعوا إبعالن البيعة، وذكروا فضل أبي بكر رضي الله عنه وأحقيته بالخلافة، واعتذروا عن تأخرهم بما اعتذروا به.

روى أسلم القرشي - مولى عمر بن الخطاب - رضي الله عنه، قال: (حين بويع لأبي بكر بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم، كان علي والزبير يدخلان على فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فيشاورونها ويرتجعون في أمرهم، فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب خرج حتى دخل على فاطمة فقال: اي بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم! والله ما من أحد أحب إلينا من أبيك، وما من أحد أحب إلينا بعد أبيك منك، وايم الله ما ذاك بمانعي إن اجتمع هؤلاء النفر عندك إن أمرتهم أن يحرق عليهم البيت.

قال: فلما خرج عمر جاؤوها فقالت: تعلمون أن عمر قد جاءني، وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت، وايم الله ليمضين لما حلف عليه، فانصرفوا راشدين، فروا رأيكم ولا ترجعوا إلي، فانصرفوا عنها، فلم يرجعوا إليها حتى بايعوا لأبي بكر)

أخرجه أحمد في "فضائل الصحابة" (١/٣٦٤) وابن أبي شيبة في "المصنف" (٧/٤٣٢) وعنه ابن أبي عاصم في "المذكر والتذكير" (١/٩١) وروا ابن عبد البر في "الاستيعاب" (٣/٩٧٥) من طريق البزار – ولم أجده في كتب البزار المطبوعة – وأخرجه الخطيب في "تاريخ بغداد" (٦/٧٥) مختصرا: كلهم من طريق محمد بن بشر ثنا عبيد الله بن عمر عن زيد بن أسلم عن أبيه به.

قلت: وهذا إسناد صحيح، فإن محمد بن بشر العبدي (ـه٢٠٣) ثقة حافظ من رجال الكتب الستة، وكذا عبيد الله بن عمر العمري المتوفى سنة مائة وبضع وأربعون، وكذا زيد بن أسلم مولى عمر بن الخطاب (ـه١٣٦) ، وكذا أبوه أسلم مولى عمر، جاء في ترجمته في "تهذيب التهذيب" (١/٢٦٦) أنه أدرك زمان النبي صلى الله عليه وسلم، إلا أنه لم يكن في المدينة في وقت أحداث البيعة، لأن محمد بن إسحاق قال: بعث أبو بكر عمر سنة إحدى عشرة، فأقام للناس الحج، واباتاع فيها أسلم ومواله. فيكون الحديث بذلك مرسلا، إلا أن الغالب أن أسلم سمع القصة من عمر بن الخطاب أو غيره من الصحابة الذين عاشوا تلك الحادثة.

وقد جاء في بعض الرواية القوية أيضا أنه حصلت بعض المنازعات بين عمر بن الخطاب ومن معه، وبين الزبير بن العوام الذي كان مع علي بن أبي طالب رضي الله عنه، وذلك في بيت فاطمة رضي الله عنها، إلا أن الله سبحانه وتعالى وقاهم فتنة الشيطان، ودرأ عنهم الشقاق والنزاع.

روى إبراهيم بن عبد الرحمن بن عوف: (أن عبد الرحمن بن عوف كان مع عمر بن الخطاب رضي الله عنه، وأن محمد بن مسلمة كسر سيف الزبير، ثم قام أبو بكر فخطب الناس واعتذر إليهم وقال: والله ما كنت حريصا على الإمارة يوما ولا ليلة قط، ولا كنت فيها راغبا، ولا سألتها الله عز وجل في سر ولا علانية، ولكني أشفقت من الفتنة، وما لي في الإمارة من راحة، ولكن قلدت أمرا عظيما ما لي به من طاقة ولا يد إلا بتقوية الله عز وجل، ولوددت أن أقوى الناس عليها مكاني اليوم. فقبل المهاجرون منه ما قال وما اعتذر به.

قال علي رضي الله عنه والزبير: ما غضبنا إلا لأنا قد أخرنا عن المشاورة، وإنا نرى أبا بكر أحق الناس بها بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم، إنه لصاحب الغار وثاني اثنين، وإنا لنعلم بشرفه وكبره، ولقد أمره رسول الله صلى الله عليه وسلم بالصلاة بالناس وهو حي)

أخرجه موسى بن عقبة في "المغازي" – كما ذكره ابن كثير في "البداية والنهاية" (٦/٣٠٢) - ومن طريقه الحاكم في "المستدرك" (٣/٧٠) ، وعنه البيهقي في "السنن الكبرى" (٨/١٥٢) ، وعنه ابن عساكر في "تاريخ دمشق" (٣٠/٢٨٧)

قلت: وإسناد هذه القصة صحيح، على شرط البخاري، وهو من طريق إبراهيم بن المنذر الحزامي ثنا محمد بن فليح عن موسى بن عقبة عن سعد بن إبراهيم بن عبد الرحمن بن عوف عن إبراهيم بن عبد الرحمن بن عوف به.

قال الحاكم: " هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه " انتهى.

وقال الذهبي في "التلخيص": " على شرط البخاري ومسلم " انتهى.

وقال ابن كثير في "البداية والنهاية" (٥/٢٥٠) : " إسناد جيد " انتهى.

وروى الإمام الزهري (١٢٤هـ) قال: (وغضب رجال من المهاجرين في بيعة أبي بكر رضي الله عنه، منهم علي بن أبي طالب والزبير بن العوام رضي الله عنهما، فدخل بيت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم ومعهم السلاح، فجاءهم عمر رضي الله عنه في عصابة من المسلمين فيهم: أسيد، وسلمة بن سلامة بن وقش - وهما من بني عبد الأشهل -، ويقال: فيهم ثابت بن قيس بن الشماس أخو بني الحارث بن الخزرج، فأخذ أحدهم سيف الزبير فضرب به الحجر حتى كسره)

ورواه موسى بن عقبة (١٤٠هـ) عن شيخه الزهري، ومن طريقه أخرجه عبد الله بن أحمد في "السنة" (٢/٥٥٣-٥٥٤)

قلت: **ورواية السير والمغازي من طريق موسى بن عقبة عن الزهري من أصح الروايات، حتى قال ابن معين: " كتاب موسى بن عقبة عن الزهري من أصح هذه الكتب ". وكان الإمام مالك يقول: " عليك بمغازي الرجل الصالح موسى بن عقبة ". وقال الإمام الشافعي: " ليس في المغازي أصح من كتاب موسى بن عقبة ". وقال الذهبي: " وأما مغازي موسى بن عقبة فهي في مجلد ليس بالكبير، سمعناها، وغالبها صحيح ومرسل جيد " انتهى. انظر "سير أعلام النبلاء" (٦/١١٤-١١٨) ، والزهري لم يدرك تلك الحادثة، إلا أن روايته هذه جاءت موافقة لما سبق من روايات صحيحة**، والله أعلم.

وبذلك تمت مبايعة أبي بكر رضي الله عنه، واعتراف كل بما للآخر من فضل ومنزلة، وتم الاتفاق على نبذ الخلاف والنزاع.

ولا يجد القارئ والمتأمل في هذه الروايات الصحيحة الثابتة شيئا من وقوع القتال بين الصحابة رضوان الله عليهم، ولا اعتداء بعضهم على بعض، وخاصة في شأن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم، فقد قال لها عمر بن الخطاب رضي الله عنه فيما قال: (ولما من أحد أحب إلينا بعد أبيك منك) ، فقد عرف الصحابة رضوان الله عليهم لها قدرها ومنزلتها من رسول الله صلى الله عليه وسلم، ولم يسع أحد في تعمد أذيتها أو في إغضابها، بل ولا في تهديدها، **إنما غاية ما فيه توجيه التخويف والتشديد لكل من علي بن أبي طالب والزبير بن العوام، كي يدرك خطورة أمر الخلاف،** فلا يتأخرا عن البيعة، ولا يشقا عن المسلمين جماعتهم، فلما أدركوا جميعا أن تأخرهم عن البيعة – وهم مؤمنون بأحقية أبي بكر بالخلافة – اجتهاد خاطئ، قد يؤدي إلى مفسدة أعظم، عجلوا بالبيعة عن رضا واختيار، ونبذوا ما وجدوه في أنفسهم في ذلك الشأن.

يقول المحب الطبري في تفسير كسر سيف الزبير بن العوام في تلك الحادثة – كما في "الرياض النضرة في مناقب العشرة" (١١٥) :" وهذا محمول - على تقدير صحته - على تسكين ران الفتنة، وإخماد سيفها، لا على قصد إهانة الزبير " انتهى.(كتاب موقع الإسلام سؤال وجواب ، ج ٩، ص21)

[33] ساىت فدكىه، صفحه ىک بىعت اى دو بىعت

[34] عن أبي حمزة قال سمعت أبا جعفر ع يقول لما مرو بأمير المؤمنين ع و في رقبته حبل إلى زريق ضرب أبو ذر بيده على الأخرى فقال ليت السيوف قد عادت بأيديها ثانية و قال مقداد لو شاء لدعا عليه ربه عز و جل و قال سلمان مواليا أعلم بما وه فيه.

بيان: لعله عبر عن [الأول] بزريق تشبيها له بطائر يسمى بذلك في بعض أخلاقه الردية أو لأن الزرقة مما يتشاءم به العرب أو من الزرق بمعنى العمى و في القرآن يَوْمَئِذٍ زُرْقاً و في بعض النسخ آل زريق بإضافة الحبل إليه **و بنو زريق خلق من الأنصار** و هذا و إن كان هنا أوفق لكن التعبير عن أحد الملعونين بهذه الكناية كثير في الأخبار كما مر و سيأتي.(بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج28، ص: 237)

[35] اصل اىن روايت در رجال كشى نقل شده است كه در هر دو نسخه مطبوع، «آل زرىق» گزارش شده است:

16 علي بن محمد القتيبي النيسابوري، قال حدثني أبو عبد الله جعفر بن محمد الرازي الخواري من قرية أستراباذ، قال حدثني أبو الخير ، عن عمرو بن عثمان الخزاز، عن رجل، عن أبي حمزة، قال سمعت أبا جعفر (ع) يقول: لما مرو بأمير المؤمنين (ع) و في رقبته حبل آل زريق ضرب أبو ذر بيده على الأخرى ثم قال ليت السيوف قد عادت بأيديها ثانية، و قال مقداد لو شاء لدعا عليه ربه عز و جل و، قال سلمان مواليان أعلم بما وه فيه.(رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال ؛ النص ؛ ص7-8)

16- علي بن محمد القتيبي النيسابوري، قال حدثني أبو عبد الله جعفر بن محمد الرازي الخواري من قرية أستراباد قال حدثني أبو الحسين عن عمرو بن عثمان الخزاز عن رجل، عن أبي حمزة، قال سمعت أبا جعفر (ع) يقول: لما مرو بأمير المؤمنين عليه السلام و في رقبته حبل آل زريق(رجال الكشي - اختيار معرفة الرجال (مع تعليقات مير دامادالأستراباديي) ؛ ج1 ؛ ص37)

مرحوم سىد ابن طاووس نىز در نقلى كه در كتاب خود از رجال كشى دارند، آل زرىق تعبىر مىكنند: «و في اختيار معرفة الرجال (ج 1؛ 37) بسنده عن أبي حمزة، قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: لما مرو بأمير المؤمنين عليه السلام و في رقبته حبل آل زريق، ضرب أبو ذر بيده على الأخرى ثم قال: ليت السيوف قد عادت بأيديها ثانية، و قال مقداد: لو شاء لدعا عليه ربه عز و جل، و قال سلمان: مواليان أعلم بما وه فيه.(طرف من الأنباء و المناقب ؛ ص552)»

[36] در تعلىقه بحارالانوار در مورد بنوزرىق آمده است: **بطن من الخزرج** من الازد من القحطانية، و هم بنو زريق بن عامر بن زريق ابن عبد حارثة بن مالك بن عضب بن جشم بن الخزرج، ينسب اليهم سكة «ابن زريق» بالمدينة.(بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج28، ص: 237)

مرحوم مىردامداد نىز در تعلىقه خود بر رجال كشى بنوزرىق را به معناى گروهى از انصار مى دانند كه رىسمان معروفى داشته اند:

« قوله عليه السلام: في رقبته حبل آل زريق الزرق باسكان الراء بين الزاء المفتوحة و القاف معروف.

قال في المغرب: و بتصغيره سمي من اضيف اليه بنو زريق و **هم بطن من الانصار،** اليهم ينسب أبو عياش الزرقي بضم الزاء و فتح الراء، و حبل آل زريق يتخذ مما ينبت من الارض كلحاء شجر القنب و غير ذلك و هو من أخشن الحبل و أغلظها.(رجال الكشي - اختيار معرفة الرجال (مع تعليقات مير داماد الأستآبادي)، ج1، ص:٣٧-38)

شاهد در اين عبارت، اتحاد دو مصدر در وجود جماعتي از خزرج در جمع مهاجمين است. در نقل زهري آمده بود:«أسيد، وسلمة بن سلامة بن وقش - وهما من بني عبد الاشهل -، ويقال: فيهم ثابت بن قيس بن الشماس أخو بني الحارث بن الخزرج»

دو تن از انام‌بردگان از بني عبدالاشهل(از طوايف زيرشاخه قبيله اوس) و ثابت بن قيس از خزرجيان است. اما نكته اي كه مي ماند اين است كه هيچ يک از بني زريق نيستند. بايد توجّه داشت كه در روايت زهري تنها به بخشي از همراهان اشاره شده است كه همه از انصارند و اين زمينه را براي معرّفي ديگر مهاجمان در ساير نقل ها كه آن ها هم از انصارند فراهم مي سازد.

[37] قبل از بيان روايت موسي بن عقبة اين روايت را نقل كرده است:

«روى أسلم القرشي - مولى عمر بن الخطاب - رضي الله عنه، قال: (حين بويع لأبي بكر بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم، كان علي والزبير يدخلان على فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فيشاورونها ويرتجعون في أمرهم، فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب خرج حتى دخل على فاطمة فقال: اي بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم! والله ما من أحد أحب إلينا من أبيك، وما من أحد أحب إلينا بعد أبيك منك، وايم الله ما ذاك بمانعي إن اجتمع هؤلاء النفر عندك إن أمرتهم أن يحرق عليهم البيت.

قال: فلما خرج عمر جاؤوها فقالت: تعلمون أن عمر قد جاءني، وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت، وايم الله ليمضين لما حلف عليه، فانصرفوا راشدين، فروا رأيكم ولا ترجعوا إلي، فانصرفوا عنها، فلم يرجعوا إليها حتى بايعوا لأبي بكر...

قلت: وهذا إسناد صحيح،»

[38]ثانيا:وكل ما ورد من زيادة على هذا القدر الصحيح، إنما هو من الخطأ الفاحش الذي أخطأ في نقله بعض الرواة، أو من الكذب القبيح المتعمد.

فمن ذلك ما جاء عن سليمان التيمي وابن عون قال: (أن أبا بكر أرسل إلى علي يريد البيعة، فلم يبايع. **فجاء عمر ومعه قبس – أي: شعلة نار** - فتلقته فاطمة على الباب، فقالت فاطمة: اي ابن الخطاب! أتراك محرقا علي بابي؟ قال: نعم، وذلك أقوى فيما جاء به أبوك. وجاء علي فبايع وقال: كنت عزمت أن لا أخرج من منزلي حتى أجمع – يعني: أحفظ – القرآن)

أخرجه البلاذري أحمد بن يحيى (توفي بعد ٢٧٠هـ) في كتابه "أنساب الأشراف" (٢/١٢ طبعة دار اليقظة العربية – دمشق ت محمد الفردوس العظم)

قال فيه: المدائني، عن مسلمة بن محارب، عن سليمان التيمي، وعن ابن عون.

قلت: وهذا السند فيه علل:

الأولى: مسلمة بن محارب الزيادي الكوفي، لم أقف على توثيق ولا تجريح له في شيء من كتب الرجال، اللهم إلا ذكر البخاري له في "التاريخ الكبير" (٧/٣٨٧) ، وكذا ابن أبي حاتم في "الجرح والتعديل" (٨/٢٦٦) ذكرا مجرد. وذكره ابن حبان في "الثقات" (٧/٤٩٠) ، مع أن رواية أبي الحسن المدائني عنه مشهورة جدا في كتب التاريخ والسير والأدب، يبدو منها أنه مكثر من رواية التاريخ.

الثانية: الإرسال، فإن سليمان – وهو ابن طرخان - التيمي المتوفى سنة (١٤٣هـ) وعبد الله بن عون أبو عون البصري المتوفى سنة (١٥٠هـ) على الصحيح، لم يدرك الحادثة جزما، وهما إمامان ثقتان، وقد قال يحيى بن سعيد القطان في "تهذيب التهذيب" (٤/٢٠٢) ، (٥/٣٤٨) ، انظر ترجمتهما في "تهذيب الكمال" (٥/٢١٣) : ليس بالقوي في الحديث، وهو صاحب التصانيف والمدائني وهو شيخ البلاذري أبو الحسن علي بن محمد بن عبد الله الإخباري صاحب التصانيف المتوفى سنة (٢٢٤هـ) ، قال فيه ابن عدي في "الكامل" (٤/٢٥٣) : ليس بالقوي في الحديث، وهو صاحب تصانيف، روى عن يحيى بن معين وأبي عاصم النبيل والطبري. وترجم له في "لسان الميزان" (١٠/٤٠٠) فنقل توثيقه عن يحيى بن معين وأبي عاصم النبيل والطبري. وترجمه أيضا الذهبي في "سير أعلام النبلاء" (١٠/٤٠٠)

ومما يدلك على نكارة وخطأ هذه الرواية – إضافة إلى ما سبق من بيان ضعف السند – أمور:

١- كيف يحمل عمر بن الخطاب النار ليحرق بيت فاطمة، ثم ال يذكر أي تدخل لزوجها علي بن أبي طالب رضي الله عنهم جميعا، وهو القوي المعروف بشجاعته وفروسيته، وهل يعقل أن يترك زوجته تصدى لعمر بن الخطاب يتهجم ليحرق عليها منزلها! ، ثم أين هم بنو عبد المطلب وبنو هاشم، أليس فيهم من ينتصر لابنتهم التي هي بنت أشرف الخلق محمد صلى الله عليه وسلم.

٢- ثم في ظاهر هذا الخبر أن إيعاز الإمام استجاب للبيعة خوفا من عمر، فقد رفض البيعة ابتداء، ثم جاء فبايع بعد تهجم عمر على بيت فاطمة، فهل يصدق مثل هذا الكذب، وهل يعقل أن عليا يبايع مكرها خوفا من تهديد غيره من الصحابة؟!

٣- وفي هذا الخبر أيضا مناقضة صريحة لما ثبت بالأسانيد الصحيحة أن علي بن أبي طالب رضي الله عنه بايع أبا بكر الصديق وقام عن رضا وطيب خاطر، وأن ذلك كان على الملأ في المسجد، كما أخرج ذلك البخاري في صحيحه حديث رقم (٤٢٤٠) ومسلم (١٧٥٩) ، وفيه أيضا مناقضة لما سبق ذكره في الرواية الصحيحة أن عمر بن الخطاب إنما ذهب يدعو إلى بيعة أبي بكر ليدفع عن الأمة فتنة الفرقة والاختلاف، ولم يكن معه شيء من نار، ولم تعرض لبنت رسول الله صلى الله عليه وسلم، بل خاطبها بأحسن الخطاب وعاملها بأكرم الأخلاق.

٤- ثم في الخبر قول عمر مخاطبا فاطمة (وذلك أقوى فيما جاء به أبوك) يعني رسول الله صلى الله عليه وسلم، وفي ذلك سوء أدب مع الرسول الكريم، ولو كان حقا صدر من عمر مثل هذا الخطاب، لسارع سائر الصحابة إلى الإنكار عليه وعقوبته، ولكن الكذب والبهتان في هذا الخبر ظاهر، ال يطلى على صغار المسلمين، فقد عرف عن الصحابة عموما، وعن عمر بن الخطاب خصوصا حبهم وتقديرهم واحترامهم الشديد لشخص رسول الله صلى الله عليه وسلم.

٥- وأخيرا، فقد كانت الصلة بين عمر بن الخطاب وآل بيت النبي صلى الله عليه وسلم من أحسن الصلات، فكانوا يتبادلون المودة والمحبة، ويعرفون لبعضهم أقدارا بعضها، ولم يكن بينهم إال خير أو أخوة، حتى جاء بالأسانيد الصحيحة التي يرويها البخاري (٣٦٧٧) ومسلم (٢٣٨٩) عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: (وضع عمر بن الخطاب على سريره، فتكنفه الناس يدعون ويثنون عليه قبل أن يرفع، وأنا فيهم، قال: فلم يرعني إال برجل قد أخذ بمنكبي من ورائي، فالتفت إليه فإذا هو علي بن أبي طالب، فترحم على عمر وقال: ما خلفت أحدا أحب إلي أن ألقى الله بمثل عمله منك، وايم الله إن كنت ألظن أن يجعلك الله مع صاحبيك، وذاك أني كنت أكثر أسمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: جئت أنا وأبو بكر وعمر، ودخلت أنا وأبو بكر وعمر،

وخرجت أنا وأبو بكر وعمر، فإن كنت لأرجو أو لأظن أن يجعلك الله معهما (كتاب موقع الإسلام سؤال وجواب ، ج ٩، ص21)

[39] در اين زمينه به ساير فدكيه، صفحه «فجاء عمر و معه فتيلة» مراجعه فرماييد.

[40] ثالثا:

مثل الرواية السابقة – في الضعف والنكارة - ما يروى عن عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه قال: (دخلت على أبي بكر رضي الله عنه أعوده في مرضه الذي توفي فيه، فسلمت عليه وسألته كيف أصبحت؟ فاستوى جالسا فقلت: أصبحت بحمد الله بارئا ... - وذكر كلاما طويلا وفيه -: أما إني آسى على شيء إلا على ثلاث فعلتهن وددت أني لم أفعلهن ... - وذكر منها قوله -: فوددت أني لم أكن كشفت بيت فاطمة وتركته، وإن أغلق على الحرب ... إلى آخر الخبر)

أخرجه أبو عبيد القاسم بن سلام في "الأموال" (ص/١٧٣) وابن زنجويه في "الأموال" (٣٦٤) والطبري في "تاريخ الأمم والملوك" (٢/٣٥٣) والعقيلي في "الضعفاء الكبير" (٣/٤١٩) والطبراني في "المعجم الكبير" (١/٦٢) وعنه أبو نعيم الأصبهاني في "حلية الأولياء" (١/٣٤) ، وأخرجه ابن عساكر في "تاريخ دمشق" (٣٠/٤١٧-٤٣٠) جمعهم من طرق مدارها على علوان بن داود البجلي.

قلت: وهذا السند منكر، علته علوان بن داود البجلي:

قال الهيثمي في "مجمع الزوائد" (٥/٣٦٦) : " وفيه علوان بن داود البجلي وهو ضعيف، وهذا الأثر مما أنكر عليه " انتهى. قال الذهبي في ترجمته في "ميزان الاعتدال" (٣/١٠٨) : " علوان بن داود البجلي، مولى جرير بن عبد الله، ويقال علوان بن صالح، قال البخاري: علوان بن داود - ويقال ابن صالح: منكر الحديث. وقال العقيلي: له حديث لا يتابع عليه، ولا يعرف إلا به. وقال أبو سعيد بن يونس: منكر الحديث " انتهى.

ومما يدل على ضعفه ونكارته اضطرابه في روايته هذه:

حيث رواه مرة عن صالح بن كيسان عن حميد بن عبد الرحمن. كما عند أبي عبيد وابن عساكر والعقيلي.

ومرة عن أبي محمد المدني عن صالح بن كيسان. كما عند ابن عساكر (٣٠/٤٢٠) .

ومرة عن المأجشون عن صالح بن كيسان. كما عند ابن عساكر (٣٠/٤٢٢)

ومرة عن حميد بن عبد الرحمن بن حميد عن صالح بن كيسان. كما عند أبي عبيد الطبراني وابن عساكر (٣٠/٤٢٢)

ومرة عن حميد بن عبد الرحمن عن صالح بن كيسان عن عمر بن عبد الرحمن. كما عند الطبري.

ولا شك أن هذا الاختلاف والاضطراب دليل على وهمه ونكارة مرويه.

فكيف يريد الكذابون منا أن نصدق بخبر رواه رجل منكر الحديث، اتفقت كلمة المحدثين على تضعيفه ورده، ومن أين لهم أن قوله (كشفت بيت فاطمة) – إن كان ثابتا - يعني به الاعتداء عليها وحرقه أو هدمه، وكيف يتوقعون أن يصدقهم الناس في أن أبا بكر الصديق – خير الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم والأنبياء – آذى فاطمة بنت رسول الله في بيتها أو بدنها، وأنه اعتدى على حرمتها واقتحم داره.

بل الثابت في صحيح البخاري (٤٢٤٠) وصحيح مسلم (١٧٥٩) (أن علي بن أبي طالب لم يزل يكلم أبا بكر، حتى فاضت عينا أبي بكر، فلما تكلم أبو بكر قال: والذي نفسي بيده، لقرابة رسول الله صلى الله عليه وسلم أحب إلي أن أصل من قرابتي، وأما الذي شجر بيني وبينكم من هذه الأموال فإني لم آل فيها عن الحق، ولم أترك أمرا رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنعه فيها إلا صنعته) (كتاب موقع الإسلام سؤال وجواب ، ج ٩، ص21)

[41] طبق بیاناتی که گذشت با دو بیعت مواجهیم. بیعتی در ابتدا و با حمله و هجوم که حضرت برای حفظ جان خود با آن ها بیعت کردند و بیعت دومی که پس از شهادت حضرت صدیقه طاهره صورت گرفت و در صحیحین گزارش شده است. المنجد با زیرکی این دو بیعت را تلفیق کرده و از نصوص مربوط به بیعت دوم برای سرپوش گذاشتن بر روی وقایعی که در جریان گرفتن بیعت اولیه صورت گرفت، استفاده می کند. او در واقع صحنه را به گونه ای بازآرایی کرده است که خواننده متوجه اشکالات نشود؛ همان که از آن به معماری اطلاعات برای رسیدن به غرض و مقصود گوینده یاد شد.

[42] 4457 ... فلما قعد أبو بكر على المنبر نظر في وجوه القوم فلم ير عليا فسأل عنه فقام ناس من الأنصار **فأتوا به** فقال أبو بكر بن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم وختنه أردت أن تشق عصا المسلمين فقال **لا تثريب** يا خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم فبايعه (سنن البيهقي الكبرى، ج8، ص143 و ط العلمية ، ج ٨، ص 246 و البداية والنهاية، ج5، ص248 و ط احياء التراث، ج 5، ص ٢٧٠)

[43] و قلت إني كنت أقاد كما يقاد الجمل المخشوش حتى أبايع و لعمر الله لقد أردت أن تذم فمدحت و أن تفضح فافتضحت و ما على المسلم من غضاضة في أن يكون مظلوما ما لم يكن شاكا في دينه و لا مرتابا بيقينه و هذه حجتي إلى غيرك قصدها و لكني أطلقت لك منها بقدر ما سنح من ذكرها ثم ذكرت ما كان من أمري و أمر عثمان فلك أن تجاب عن هذه لرحمك منه فأيانا كان أعدى له و أهدى إلى مقاتله أ من بذل له نصرته فاستقعده و استكفه أمن استنصره فتراخى عنه و بث المنون إليه حتى أتى قدره عليه كلا و الله لقد يعلم الله المعوقين منكم و القائلين لإخوانهم هلم إلينا و لا يأتون البأس إلا قليلا(نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص: 388)

در کتب اهل سنت نیز این خطبه گزارش شده است:

وقلت: إني كنت أقاد كما يقاد الجمل المخشوش حتى أبايع، ولعمر الله [لقد] أردت أن تذم فحمدت، وأن تفضح فافتضحت، وما على المسلم من غضاضة في ان يكون مظلوما ما لم يكن شاكا في دينه، ولا مرتابا في يقينه، (كتاب نهاية الأرب في فنون الأدب - ومن كلام علي بن أبي طالب رضي الله عنه ، ج 7، ص236 المكتبة الشاملة) و (صبح الاعشى،ج ١، ص 276 و التذكرة الحمدونية

نامه معاویه به امام، چنین است:

فكتب إليه (معاوية) فيما ذكر الكلبي عن أبي مخنف، عن أبي روق الهمداني:

بسم الله الرحمن الرحيم من معاوية بن أبي سفيان، إلى علي بن أبي طالب.

أما بعد فإن الله اصطفى محمدا بعلمه، وجعله الأمين على وحيه، والرسول إلى خلقه، ثم اجتبى له من المسلمين أعوانا أيده بهم فكانوا في المنازل عنده على قدر فضائلهم في الإسلام، وكان أفضلهم لله ورسوله خليفته ثم خليفة خليفته ثم الخليفة الثالث المقتول ظلما عثمان، وأنصحهم لله ولرسوله فكفلهم حسد وعلى كلهم بغيت، عرفنا ذلك في نظرك الشزر، وقولك الهجر، وتنفسك الصعداء، وإبطائك عن الخلفاء، **في كل ذلك كنت كداق الجمل المخشوش** ، ولم تكن أحد منهم أشد حسدا منك لابن عمتك، وكان أحقهم أن لا تفعل به ذلك لقرابته وفضله، فقطعت رحمه وقبحت حسنه وأظهرت له العداوة وبطنت له الغوائل وألبت الناس عليه حتى ضربت آباط الإبل إليه من كل وجه، وقيدت (اليه الخيل من كل أفق، وشهر عليه السلاح في حرم رسول الله صلى الله عليه وسلم فقتل عثمان في المحلة وأنت تسمع الهائعة ، لا تدرأ عنه بقول ولا فعل، ولعمري أي بني أبي طالب ولم تقم في حقه مقام (واحد) تنهى الناس فيه عنه، وتقبح لهم ما ابتدأوا منه ما عدل بك من قبلنا من الناس أحد، ولمحى ذلك عندهم ما كانوا يعرفونك به من المجانية له والبغي عليه (ظ) وأخرى أنت بها عند أولياء ابن عفان ظنينا إيواؤك قتلته فهم عضدك ويدك وأنصارك، وقد بلغني أنك تتنصل من دم عثمان وتتبرأ منه، فإن كنت صادقا فادفع إلينا قتلته (كي) نقتلهم به، ثم نحن أسرع الناس إليك، وإلا فليس بيننا وبينك إلا السيف، ووالذي لا إله غيره لنطلبن قتلة عثمان في الجبال والرمال والبر والبحر حتى نقتلهم وأن تلحق أرواحنا بالله والسلام.(

كتاب أنساب الأشراف للبلاذري ، ج ٢، ص277 -٢٧٨)

وما من هؤلاء إلا من بغيت عليه، وتلكأت في بيعته حتى حملت إليه قهرا تساق بحزائم القتاد **كما يساق الفحل المخشوش**، ثم نهضت الآن تطلب الخلافة، وقتلة عثمان خلصاؤك وسجراؤك والمحدقون بك، وتلك من أمانى النفوس وضلالات الأهواء.(كتاب جمهرة رسائل العرب في عصور العربية - كتاب معاوية إلى علي، ج ١، ص392)

[44] 62 باب الهجرة وقول النبي صلى الله عليه وسلم لا يحل لرجل أن يهجر أخاه فوق ثلاث

5725 حدثنا أبو اليمان أخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثني عوف بن مالك بن الطفيل وهو بن الحارث وهو بن أخي عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم أن أمها عائشة حدثت أن عبد الله بن الزبير قال في بيع أو عطاء أعطته عائشة والله لتنتهين عائشة أو لأحجرن عليها فقالت أهو قال نعم قالت هو لله علي نذر أن لا أكلم بن الزبير أبدا فاستشفع بن الزبير إليها حين هذا قال نعم قالت هو لله علي نذر أن لا أكلم بن الزبير أبدا ... ويقول إن النبي صلى الله عليه وسلم نهى طالت الهجرة فقالت لا والله لا أشفع فيه أبدا... **لا يحل لمسلم أن يهجر أخاه فوق ثلاث ليال فلما** أكثروا علي عما قد علمت من الهجرة فإنه عائشة من التذكرة والتحريج طفقت تذكرهما وتبكي وتقول إني نذرت والنذر شديد فلم يزالي بها حتى كلمت بن الزبير وأعتقت في نذرها ذلك أربعين رقبة وكانت تذكر نذرها بعد ذلك فتبكي حتى تبل دموعها خمارها(صحيح البخاري، ج5، ص2255 و رد طبع سلطانية: ج ٨، ص ٢٠)

5727 حدثنا عبد الله بن يوسف أخبرنا مالك عن بن شهاب عن عطاء بن يزيد الليثي عن أبي أيوب الأنصاري أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يحل لرجل أن يهجر أخاه فوق ثلاث ليال

يلتقيان فيعرض هذا ويعرض هذا وخيرهما الذي يبدأ بالسلام(صحيح البخاري ج5/ص2256 و در طبع سلطانيه، ج ۸، ص 21 و صحيح مسلم، ج4، ص1984 و در طبع التركيه، ج ۸، ص 9)

[45] وهذا الهجران والحالة هذه فتح على الفرقة الرافضة شرا عريضا وجهلا طويلا وأدخلوا أنفسهم بسببه فيما لا يعنيهم ولو تفهموا الأمور على ما هي عليه لعرفوا للصديق فضله وقبلوا منه عذره الذي يجب على كل أحد قبوله ولكنهم طائفة مخذولة وفرقة مرذولة يتمسكون بالمتشابه ويتركون الأمور المحكمة المقدرة عند أئمة الاسلام من الصحابة والتابعين فمن بعدهم من العلماء المعتبرين في سائر الاعصار والأمصار رضي الله عنهم وأرضاهم أجمعين بيان رواية الجماعة لما رواه الصديق وموافقتهم على ذلك(البداية والنهاية، ج5، ص286 و ط احياء التراث، ج ۵، ص ۳۰۷-۳۰۸)

[46] وا در مقام محاكه حضرت مي‌گويد: أما تغضب فاطمة رضي الله عنها وأرضاها على أبي بكر رضي الله عنه وأرضاه فما أدري ما وجهه؟

فان كان لمنعه إياها ما سألته من الميراث فقد اعتذر اليها بعذر يجب قبوله وهو ما رواه عن أبيها رسول الله أنه قال لا نورث ما تركنا صدقة وهي ممن تنقاد لنص الشارع الذي خفي عليها قبل سؤالها الميراث كما خفي على أزواج النبي حتى أخبرتهن عائشة بذلك ووافقنها عليه وليس يظن بفاطمة رضي الله عنها أنها اتهمت الصديق رضي الله عنه فيما أخبرها به حاشاها وحاشاه من ذلك

كيف وقد وافقه على رواية هذا الحديث عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان وعلي بن أبي طالب والعباس بن عبد المطلب وعبد الرحمن ابن عوف وطلحة بن عبيد الله والزبير بن العوام وسعد بن ابي وقاص وأبو هريرة وعائشة رضي الله عنهم أجمعين كما سنبينه قريبا ولو تفرد برواية الصديق رضي الله عنه لوجب على جميع أهل الأرض قبول روايته والانقياد له في ذلك

وإن كان غضبها لأجل ما سألت الصديق إذ كانت هذه الأراضي صدقة لا ميراثا أن يكون زوجها ينظر فيها فقد اعتذر بما حاصله أنه لما كان خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم فهو يرى أن فرضا عليه أن يعمل بما كان يعمله رسول الله صلى الله عليه وسلم ويلي ما كان يليه رسول الله ولهذا قال وإني والله لا أدع امرا كان يصنعه فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم إلا صنعته قال فهجرته فاطمة فلم تكلمه حتى ماتت

وهذا الهجران والحالة هذه فتح على الفرقة الرافضة شرا عريضا وجهلا طويلا وأدخلوا أنفسهم بسببه فيما لا يعنيهم ولو تفهموا الأمور على ما هي عليه لعرفوا للصديق فضله وقبلوا منه عذره الذي يجب على كل أحد قبوله ولكنهم طائفة مخذولة وفرقة مرذولة يتمسكون بالمتشابه ويتركون الأمور المحكمة المقدرة عند أئمة الاسلام من الصحابة والتابعين فمن بعدهم من العلماء المعتبرين في سائر الاعصار والأمصار رضي الله عنهم وأرضاهم أجمعين بيان رواية الجماعة لما رواه الصديق وموافقتهم على ذلك(البداية والنهاية، ج5، ص286 و ط احياء التراث، ج ۵، ص ۳۰۷-۳۰۸)

چرا فاطمه زهرا بر خليفه غضب كرد؟ از اين دو حال خارج نيست: يا به خاطر محروميت از ارث است كه ابوبكر عذر آورد و آن رواياتِ رسول خدا بود كه شنيده بود و بايد به آن عمل مي‌كرد و يا به اين خاطر بود كه اميرالمؤمنين را خليفه به‌عنوان ناظر بر صدقات تعيين نكرده بود، اين را هم ابوبكر پاسخ داد كه من جانشينيم و بايد خودم متصدي امر صدقات پيامبر باشم. پس وجهي براي غضب حضرت نمي‌ماند.

اینها همه در حالی است که ابن کثیر یک شق را اصلاً متعرض نشده است. حضرت ام ایمن و امیرالمؤمنین را برای شهادت به دادگاه خلیفه بردند تا شهادت دهند که فدک نحله و بخشش رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان است. جالب اینجاست که خود ابن کثیر در تفسیر خود این روایت را آورده و این احتمال را بهطور قطع در نکرده است:

وقال الحافظ أبو بكر البزار: 2223 حدثنا عباد بن يعقوب حدثنا أبو يحيى التيمي حدثنا فضيل بن مرزوق عن عطية عن أبي سعيد قال لما نزلت (وآت ذا القربى حقه) دعا رسول الله ص فاطمة فأعطاها فدك ثم قال لا نعلم حدث به عن فضيل بن مرزوق إلا أبو يحيى التميمي وحميد بن حماد بن أبي الخوار وهذا الحديث مشكل ولو صح إسناده لأن الآية مكية وفدك إنما فتحت مع خيبر سنة سبع من الهجرة فكيف يلتئم هذا مع هذا فهو إذا حديث منكر والأشبه أنه من وضع الرافضة والله أعلم (تفسير ابن كثير، ج3، ص37 و ط العلمية، ج ۵، ص 63) (شایان ذکر است که عبارت فوق اذا شاء ذكر در نسخه طبع ریاض این کتاب که نسخه محققانه و بدون اغلاط این کتاب است وجود ندارد: تفسیر ابن کثیر ت السلامه، ج ۵ ، ص 69 همانگونه که در نقل سایر علما من جمله شوکانی از ابن کثیر نیز این عبارت به چشم نمی خورد: فتح القدير، ج3، ص224 و ط دار ابن كثير، ج ۳، ص 267)

برای بررسی تفصیلی این مطلب و شواهد روشن بر بطلان کلام ابن کثیر به مقاله«ابن کثیر و محاکمه حضرت فاطمه(س)» مراجعه فرمایید.

[47] سوره الزمر، آیه ۳۰

[48] سوره آل عمران، آیه ۱۴۴

[49] این مطلب در صحیح بخاری اینگونه گزارش شده است:

٤١٨٧ - حدثنا يحيى بن بكير: حدثنا الليث، عن عقيل، عن ابن شهاب قال: أخبرني أبو سلمة: أن عائشة أخبرته:أن أبا بكر رضي الله عنه أقبل على فرس من مسكنه بالسنح، حتى نزل فدخل المسجد، فلم يكلم الناس حتى دخل على عائشة، فتيمم رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو مغشي بتوب حبرة، فكشف عن وجهه ثم أكب عليه فقبله وبكى، ثم قال: بأبي أنت وأمي، والله لا يجمع الله عليك موتتين، أما الموتة التي كتبت عليك فقد متها.

قال الزهري: حدثني أبو سلمة، عن عبد الله بن عباس: أن أبا بكر خرج وعمر بن الخطاب يكلم الناس، فقال: اجلس يا عمر، فأبى عمر أن يجلس، فأقبل الناس إليه وتركوا عمر، فقال أبو بكر: أما بعد، فمن كان منكم يعبد محمدا صلى الله عليه وسلم فإن محمدا قد مات، ومن كان منكم يعبد الله فإن الله حي لا يموت. قال الله: {وما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل - إلى قوله - الشاكرين}. وقال: **والله لكأن الناس لم يعلموا أن الله أنزل هذه الآية حتى تلاها أبو بكر**، فتلقاها منه الناس كلهم، فما أسمع بشرا من الناس إلا يتلوها.

فأخبرني سعيد بن المسيب: أن عمر قال: والله ما هو إلا أن سمعت أبا بكر تلاها فعقرت، حتى ما تقلني رجلاي، وحتى أهويت إلى الأرض حين سمعته تلاها، علمت أن النبي صلى الله عليه وسلم

قد مات.

[ر: ١١٨٤](كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ٤، ص1618 و هم ين طور روه، ج ٢، ص71 - كتاب صحيح البخاري ط السلطانية)

ابتدای این ماجرا طبق نقل دیگری از بخاری به این شرح است:

٣٤٦٧ - حدثنا إسماعيل بن عبد الله: حدثنا سليمان بن بلال، عن هشام ابن عروة، عن عروة بن الزبير، عن عائشة رضي الله عنها، زوج النبي صلى الله عليه وسلم:

أن رسول الله صلى الله عليه وسلم مات وأبو بكر بالسنح - قال إسماعيل: يعني بالعالية - فقام عمر يقول: والله ما مات رسول الله صلى الله عليه وسلم، قالت: وقال عمر: والله ما كان يقع في نفسي إلا ذاك، **وليبعثنه الله، فليقطعن أيدي رجال وأرجلهم.** فجاء أبو بكر فكشف عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فقبله، قال: بأبي أنت وأمي، طبت حيا وميتا، والذي نفسي بيده لا يذيقنك الله الموتتين أبدا، ثم خرج فقال: أيها الحالف على رسلك، فلما تكلم أبو بكر جلس عمر(كتاب صحيح البخاري ت البغا،ج ٣، ص1341)

طبق نقل دیگر خبری از نشستن عمر نیست:

«أن أبا بكر خرج وعمر يكلم الناس، فقال: اجلس يا عمر، **فأبى عمر أن يجلس، فأقبل الناس إليه وتركوا عمر**، فقال أبو بكر: أما بعد؛ من كان منكم يعبد محمدا صلى الله عليه وسلم فإن محمدا قد مات، ومن كان منكم يعبد الله، فإن الله حي لا يموت، قال الله: {وما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل} إلى قوله: {الشاكرين}. وقال: **والله لكأن الناس لم يعلموا أن الله أنزل هذه الآية حتى تلاها أبو بكر**، فتلقاها منه الناس كلهم، فما أسمع بشرا من الناس إلا يتلوها.(كتاب صحيح البخاري ط السلطانية ، ج ٦، ص14)

گرچه این تعبیر که همه مردم نزول آیه را نمیدانستند مشکلی را حل نمیکند بلکه بر مشکل میافزاید اما اضافه شدن سایر نقل ها به فهم ابعاد حقیقی ماجرا کمک میکند:

قال: وأقبل أبو بكر من السنح على دابته حتى نزل بباب المسجد، ثم أقبل مكوبا حزينا فاستأذن في بيت ابنته عائشة، فأذنت له فدخل، ورسول الله صلى الله عليه وسلم قد توفي على الفراش والنسوة حوله، فخمرن وجوههن، واستترن من أبي بكر إلا ما كان من عائشة. فكشف عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، فحنا عليه، يقبله ويبكي، ويقول: ليس ما يقول ابن الخطاب شيء توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده، رحمة الله عليك يا رسول الله، ما أطيبك حيا، وما أطيبك ميتا، ثم غشاه بالثوب، ثم خرج سريعا إلى المسجد، يتوطأ رقاب الناس حتى اتى المنبر، وجلس عمر حتى رأى أبا بكر مقبلا إليه فقام أبو بكر إلى جانب المنبر، ثم ناداى الناس، فجلسوا وأنصتوا فتشهد أبو بكر، بما علمه من التشهد، وقال:إن الله تبارك وتعالى نعى نبيكم إلى نفسه وهو حي بين أظهركم، ونعاكم إلى أنفسكم، وهو الموت حتى لا يبقى أحد إلا الله عز وجل، قال الله تبارك وتعالى:وما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل إلى قوله وسيجزي الله الشاكرين فقال عمر: **هذه آلآية في القرآن والله ما علمت أن هذه الآية أنزلت قبل اليوم**، وقال: قال الله عز وجل لمحمد صلى الله عليه وسلم إنك ميت وإنهم ميتون.

ثم قال: قال الله تبارك وتعالى: كل شيء هالك إلا وجهه، له الحكم وإليه ترجعون وقال: كل من عليها فان، ويبقى وجه ربك ذو الجلال والإكرام وقال: كل نفس ذائقة الموت، وإنما توفون أجوركم يوم القيامة(كتاب

دلائل النبوة للبيهقي ، ج ۷، ص217 -۲۱۸)

مجموعه كاملى از گزارش هاى مختلف در اين باره را در موسوعة التفسير المأثور، ج ۵، ص ۵۷۵ -۵۷۸ ببينيد.

[50] سوره النساء، آيه ۲۰

[51] اين روايت در كتب مختلف اهل سنت گزارش شده است:

۵۹۸ - حدثنا سعيد قال: نا هشيم، قال: نا مجالد، عن الشعبي قال: خطب عمر بن الخطاب رضي الله عنه الناس فحمد الله وأثنى عليه، وقال: ألا ان اغالوا في صدق النساء فإنه ما يبلغني عن أحد ساق أكثر من شيء ساقه رسول الله صلى الله عليه وسلم وأوقية إليه إلا جعلت فضل ذلك في بيت المال، ثم نزل فعرضت له امرأة من قريش فقالت: يا أمير المؤمنين كتاب الله عز وجل أحق أن يتبع أو قولك؟ قال: بل كتاب الله عز وجل فما ذلك؟ قالت: نهيت الناس آنفا أن يغالوا في صدق النساء والله عز وجل يقول في كتابه {وآتيتم إحداهن قنطارا فلا تأخذوا منه شيئا} [النساء: ۲۰] **فقال عمر: كل أحد أفقه من عمر مرتين أو ثلاثا** ثم رجع إلى المنبر فقال للناس: «إني نهيتكم أن تغالوا في صدق النساء ألا فليفعل رجل في ماله ما بدا له(كتاب سنن سعيد بن منصور، ج ۱، ص195) همينطور: كتاب التاريخ الكبير لابن أبي خيثمة السفر الثالث ط الفاروق ، ج ۳، ص116 -117 و كتاب شرح مشكل الآثار، ج ۱۳،ص57 و كتاب السنن الكبرى البيهقي ط العلمية ، ج ۷، ص380 و ...

اين روايت با سه طريق در كتب اهلسنت ذكر شده است. گزارش تفصيلى طرق را در اين كتاب ببينيد: كتاب المطالب العالية بزوائد المسانيد الثمانية ، ج ۸، ص94 -100

بسيارى از اهل فنّ حديث، اين روايت را تصحيح كردهاند. ابن كثير در تفسير خود روايت را داراى سند خوب و قوى معرّفى مىكند:«اسناده جيد قوى»(كتاب تفسير ابن كثير ت السلامة ، ج ۲، ص243-۲۴۴ و كتاب تفسير ابن كثير ط العلمية ، ج ۲، ص213).

ديگر افرادى كه اين حديث را تصحيح كردهاند عباراتاند از:

زيلعى:«سنده قوى»(كتاب تخريج أحاديث الكشاف، ج ۱، ص294 -۲۹۷)،

زركشى:«سنده قوى»(كتاب التذكرة في الأحاديث المشتهرة اللآلئ المنثورة في الأحاديث المشهورة، ص194 -195)

سخاوى:« سنده جيد قوى »(كتاب المقاصد الحسنة، ص511 -۵۱۳)،

سيوطى:«بسند جيد»(كتاب الدر المنثور في التفسير بالمأثور، ج ۲، ص ۴۶۶)،

عجلانی:«سندہ جید»(کتاب كشف الخفاء ط القدسي ، ج ٢، ص117 -١١٨)،

الحوت شافعی:«سندہ جید»(کتاب أسنى المطالب في أحاديث مختلفة المراتب، ص216)،

شوکانی:«قال السيوطي: بسند جيد...قال ابن كثير: اسنادہ جيد قوي، و قد روي هذه القصة بالفاظ مختلفة هذا احدها»(کتاب فتح القدير للشوكاني، ج ١، ص510)

و از معاصرین دکتر محمود شاکر کہ در مختصر تفسیر ابن کثیر این روایت را نقل کردہ است. او در مقدمہ کتاب تصریح میکند کہ از مجموعہ روایاتی کہ ابن کثیر در تفسیر خود نقل کردہ است، اصحا سندا ًرا برگزیدہ است: (عمدة التفسير، ج ١، ص ۴٧٨)

و عبدالرحمن الدوسش: (كتاب تنبيه القارئ - تنبيه القاري لتقوية ما ضعفه الألباني، ج ١، ص151 -١٥٢)

ابن تیمیہ و ذہبی نیز در مقابل شیعہ کہ این روایت را بہعنوان سندی بر عدم صلاحیت خلیفہ بر خلافت مطرح کردہاند در سند آن تشکیک نمیکنند، بلکہ آن را بر تواضع و تقوای خلیفہ حمل میکنند؛ غافل از اینکہ مقام مسئولیت، مقام «اني عليه لقوي ّامين» جناب یوسف نبی است و اقتضای تقوا، واگذاری منصبی است کہ انسان بر آن توان لازم را ندارد.

والجواب: أن هذه القصة دليل على كمال فضل عمر ودينه وتقواه، ورجوعه إلى الحق إذا تبين له، وأنه يقبل الحق حتى من امرأة، ويتواضع له، وأنه معترف بفضل الواحد عليه، ولو في أدنى مسألة(كتاب منهاج السنة النبوية ، ج ۶، ص76)

هذا من كمال فضله وتقواه حيث رجع إلى كتاب الله إذ تبين له وأنه يقبل الحق حتى من امرأة ويتواضع ويعترف (كتاب المنتقى من منهاج الاعتدال ص353)

علاوہبر تصریحات سندی، نحوہ بیان این روایت در کتب غیرروایی اہلسنت نیز حاکی از قبول مطلق و ارسال مسلم آن است. استفادہهای فقہی، اصولی و کلامی متنوع از این روایت گواہ این مطلب است:

حد ّمہریہ زنان (المغالاة في المهر):

٣ - ذهب الفقهاء إلى أنه ليس للمهر حد أعلى مقدر ، فحينما أراد عمر رضي الله عنه تحديد المهور، نهى أن يزاد في الصداق على أربعمائة درهم، وخطب الناس فيه ... فعرضت له امرأة من قريش، فقالت: اي أمير المؤمنين، أكتاب الله أحق أن يتبع أو قولك؟ قال: بل كتاب الله، فما ذاك؟ قالت: نهيت الناس آنفا أن يغالوا في صداق النساء، والله تعالى يقول في كتابه { وآتيتم إحداهن قنطارا فلا تأخذوا منه شيئا} فقال عمر رضي الله عنه: كل أحد أفقه من عمر، مرتين أو ثلاثا، ثم رجع إلى المنبر فقال للناس: إني كنت نهيتكم أن تغالوا في صداق النساء ألا فليفعل رجل في ماله ما بدا له(كتاب الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ٣٨، ص239) و همینطور: كتاب أبحاث هيئة كبار العلماء ، ج ٢، ص۴٧٩ -۴٨۴

نگاہ بہصورت زن نامحرم : (سرخسی از اینکہ راوی حدیث مورد بحث، زن معترضی بہ عمر را توصیف کردہ است استفادہ میکند کہ نظر بہ اجنبیہ جایز است)

فأما النظر إلى الأجنبيات فنقول: يباح النظر إلى موضع الزينة الظاهرة منهن دون الباطنة ... ولما قال عمر - رضي الله عنه - في خطبته: ألا لا تغالوا في أصدقة النساء فقالت امرأة سفعاء الخدين: أنت تقول هذا يا أمير المؤمنين ألم تسمع ما نزل في النساء في سورة النور؟ فقال: بلى، فقال: ألم تسمعي ما قال رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فإنا نجد في كتاب الله تعالى خلاف ما تقولين قال الله تعالى {وآتيتم إحداهن قنطارا فلا تأخذوا منه شيئا} **فبقي عمر - رضي الله عنه - ساكتا وقال: كل الناس أفقه من عمر حتى النساء في البيوت** فذكر الراوي أنها كانت سفعاء الخدين(كتاب المبسوط للسرخسي ، ج ١٠، ص152-١٥٣)

اجماع اصحاب

آیا گفتن بعضی از اصحاب و سکوت برخی دیگر نیز از موارد اجماع است؟ شافعی این مورد را اجماع نمیداند. او میگوید شاید سکوت اصحاب از روی تأمل یا خوف باشد. در تأیید کلام شافعی به این امر استدلال شده است که ابن عباس به خاطر ترس از عمر فتوای خود را ابراز نمی کرد: وقيل لابن عباس رضي الله عنه ما منعك أن تخبر عمر بما يرى في العول فقال: درته.»(كتاب فصول البدائع في أصول الشرائع ، ج ٢، ص292) كما نقل عن ابن عباس في مسألة العول أنه سكت أولا ثم أظهر الإنكار فقيل له في ذلك فقال: إنه والله كان رجلا مهيبا يعني عمر(كتاب شرح العضد على مختصر المنتهى الأصولي ومعه حاشية السعد والجرجاني ، ج ٢، ص347)

در مقابل ابن عباس و برای اثبات اجماع، یکی از داستانهایی که به صورت ارسال مسلم به آن استناد میشود همین داستان است:

وجوابه بعد ما شرطنا مضى مدة التأمل أن الصحابة لا يتهمون بارتكاب الحرام مع أنه خلاف المعلوم من عادتهم كما قال عمر رضي الله عنه حين قال معاذ ما جعل الله على ما في بطنها سبيلا لولا معاذ لهلك عمر وحين نفى المغالاة في المهر فقالت امرأة يعطنا الله بقوله تعالى: {وآتيتم إحداهن قنطارا} ويمنعنا عمر، كل أفقه من عمر حتى المخدرات في الحجال(همان)

پاسخ ابن عباس را هم میدهند:

وحديث الدرة غير صحيح لأن المناظرة في القول كانت مشهورة بينهم وكان عمر رضي الله عنه أليق الناس للحق واعتذار ابن عباس رضي الله عنه للكف عن المناظرة إذ هي غير واجبة لا عن بيان مذهب(همان)

پاسخ قاضی عضد را آل الشیخ مفتی بزرگ سلفیان داده است. او در مقام ابطال داستان «کل الناس افقه من عمر»، میگوید: کجا کسی جرات داشت با خلیفه به مناظره برخیزد؟

وحيث أن طرق القصة لا تخلو من مقال فإنها لا تصلح للاحتجاج ولا لمعارضة تلك النصوص الثابتة المتقدم ذكرها، لا سيما وأنه لم ينقل عن أحد من الصحابة مخالفة عمر أو الإنكار عليه غير ما جاء عن هذه المرأة. وقد علمت كلام العلماء في سند قصتها.

او در ادامه با اثبات شبه عصمت برای خلیفه اجرا را فیصله میدهد:

وحينئذ فكلام عمر **وهو المحدث الملهم** إذا خلا من هذه الزيادة موافق لتلك النصوص ومؤيد بالعمل بها(كتاب فتاوى ورسائل سماحة الشيخ محمد بن إبراهيم بن عبد اللطيف آل الشيخ ، ج ١٠، ص196 -١٩٧)

تصویب مجتهدین

باور اهلسنت، تصویب مجتهدین است. لکن با منازعات شدید صحابه چه باید کرد؟

فإن قالوا: " قد " اشتهر عن أصحاب رسول الله [صلى الله عليه وسلم] التناكر والتغليظ " في القول " في المجتهدات، واشتهر " عنهم أيضا " الانتساب إلى الخطأ ونسبته.

یکی از مثالهای خطای صحابه ماجرای مورد نظر ماست:

ونهى عمر رضي الله عنه عن المغالاة في " المهور " وهو يخطب فقامت إليه امرأة " فقالت " ما لك تحجر علينا في خيرة الله. فقال عمر صدقت. وكل الناس أفقه من عمر. " فاعترف " على نفسه بالخطأ.

شاهد«الین الناس للحق» بودن خلیفه دوم هم در کلام جوینی ظاهر میشود؛ خانمی که به صرف شنیدن احضار از سوی خلیفه فرزند خود را سقط میکند:

وروي عن علي بن أبي طالب رضي الله عنه أنه قال في قصة المرأة التي **أرسل إليها عمر** بن الخطاب رضي الله عنه رسوله ينهاها عن " الفجور " وكانت ترتقي سلما، **فأجهضت جنينها لما بلغتها الرسالة**. فأشار بعض الصحابة على عمر رضي الله عنه بأنك مؤدب، وال " عزم " عليك. فقال علي عند ذلك: " إن " اجتهدوا فقد أخطأوا وإن لم يجتهدوا فقد غشوك، أرى عليك الدية. وهذا تصريح " منهم " بتخطئتهم. (همه این موارد در کتاب التلخيص في أصول الفقه ، ج ۳، ص۳۶۷-370)

شوکانی نیز در مورد منازعات شدید اصحاب اینگونه میگوید:

وأما إنكار بعضهم على بعض إذا خالف الرواية بالرأي فهو كثير جدا قد تضمنته كتب السير والتواريخ، وهكذا إنكارهم على من أخطأ في رأيه ولم يصب في استنباطه ذلك كثير جدا. وأما ما سأل عنه عافاه الله بقوله وهل رجع أحدهم إذا علم الدليل. فجوابه أنهم **قد رجعوا كثيرا عن الرأي عند العلم بالدليل** ووقع هذا الكثير منهم والوقائع مبسوطة في كتب الرواية، **بل لم يخل عن مثل هذا غالب أكابرهم والسيما الخلفاء** الراشدين والمقصورين للإفتاء منهم، **وقد رجع لما سمع الحجة الشرعية من امرأة، وقال: كل الناس أعلم من عمر حتى المخدرات(**کتاب الفتح الرباني من فتاوى الإمام الشوكاني، ج ۱، ص225-۲۲۷**)**

تخصیص عام به قول صحابی

برای اثبات عدم تخصیص عام به قول صحابی، شقوق مختلف آن را بیان میکنند و اینکه صحابه گاهی اشتباه میکردهاند:« غير معصوم من الخطأ ووضع الاجتهاد في غير حقه، وترك الاجتهاد فيما يجب الاجتهاد فيه، وهذا الضرب من الخطأ وهو الذي عناه أبو بكر وعمر وابن مسعود رضي الله عنهم واستعاذوا بالله منه في قوله: "أي سماء تظلني وأية أرض تقلني إذا أنا قلت في كتاب الله برأيي" وقول عمر: "وإن يك خطأ فمن عمر" ... وقد قال عمر: "كل الناس أفقه من عمر" وقال: "لولا علي لهلك عمر" والخطأ في الاجتهاد لا يوجب الهلاك»(کتاب التقریب والإرشاد الصغیر ، ج ۳، ص۲۰۹-212)

همانگونه که مشاهده شد این ماجرا در اعصار مختلف بهعنوان یک قضیه ثابت و صحیح مورد استناد قرار گرفته است. شاید اولین کسی که از ناحیه مضمون و سند به این روایت اشکال وارد کرده است یکی از معاصرین اهلسنت به نام محمود مهدی استانبولی است. او مینویسد:

ال صحة لقصة المرأة التي ردت على عمر بن الخطاب لما ادعا على عدم التغالي في المهور بآية و آتيتم احداهن قنطاراً وذلك من ناحيتين: احداهما حديثية: ان هذه القصة جاءت من رواية عديدة

بعضها فيه انقطاع و بعضها فيه ضعف بسبب مجالد بن سعيد او قيس بن الربيع و كلاهما ضعفه ابن حجر العسقلاني و الاخري فقهية فان التغالي في طلب المهور حرام لما يترتب عليه من المفاسد و الآية السابقة تفيد تطوع الزوج من نفسه فدفع لزوجته قنطاراً او قناطير اما ان تطلب هي و وليها فهذا وهو المنهي عنه لذلك لا يعقل ان تعترض هذه المرأة علي الخليفة و ان يسكت عنها فضلا ان يقول: اخطأ عمر و اصابت امرأة(حفة العروس او الزواج السالمي السعيد، ص ۶۲)

فقيه حنفي، وهبي البانی با یادآوری کلام ابن کثیر در ضمن مقالهای به رد کلام او میپردازد و میگوید: قد صحّح ابن كثير

ناصر الدين البانی به دفاع از استانبولی برمیخیزد و با تقلیدی خواندن دیدگاه وهبی اشکالاتی از قبیل ضعف و انقطاع در سند روایت مطرح میکند: كتاب جامع تراث العلامة الألباني في الفقه ، ج ۱۲، ص137 -۱۴۰

او در ارواء الغلیل مینویسد:

أخرجه البيهقي (٧/٢٣٣) وقال: " هذا منقطع".قلت: ومع انقطاعه ضعيف من أجل مجالد وهو ابن سعيد , ليس بالقوي ثم وهو منكر المتن , فإن الآية ال تنافي توجيه عمر إلى ترك المغالاة في مهور النساء , والمجال الآن لبيان ذلك. فقد كتبت فيه مقالا نشر في مجلة التمدن الإسلامي منذ بضع سنين

او می گوید پس از نگارش مقاله به طریقی دیگر برخورد کرده است که از قضا آن هم ضعیف است:

.ثم وجدت له طريقا أخرى عند عبد الرزاق في " المصنف " (٦/١٨٠/١٠٤٢٠) عن قيس بن الربيع عن أبي حصين عن أبي عبد الرحمن السلمي قال: فذكره نحوه مختصرا وزاد في الآية فقال: " قنطارا من ذهب " , وقال: (وذلك) هي في قراءة عبد الله.

قلت: وإسناده ضعيف أيضا , فيه علتان: الأولى: الانقطاع فإن أبا عبد الرحمن السلمي واسمه عبد الله بن حبيب بن ربيعة لم يسمع من عمر كما قال ابن معين.الأخرى: سوء حفظ قيس بن الربيع.

وهو ضعيف منكر يرويه مجالد عن الشعبي عن عمر(كتاب إرواء الغليل في تخريج أحاديث منار السبيل، ج ۶، ص348)

گرچه او اشاره نمیکند اما بر محققین پوشیده نیست که پیدا شدن طریق دوم گرچه ضعیف باشد باز شدن مسیر اشکال بر خود اوست؛ چه اینکه براساس قاعده تقویت طرق، تعدد طرق هرچند همه آنها ضعیف باشند موجب تصحیح روایت میشود.

لحن البانی در کتاب دیگرش نرم تر است:

في إسناد القصة مجالد بن سعيد وليس بالقوي كما قال الحافظ في التقريب، وفي متنها نكارة (كتاب تحقيق حقوق النساء في الإسلام، ص13 تعلیقه)

ارنؤوط اما لحنی ملایم تر دارد. او به روایت بهصورت صریح نسبت ضعف نمیدهد:

رجاله ثقات رجال الشيخين غير مجالد- و هو ابن سعيد الهمداني- فقد روى له مسلم مقروناً بغيره، و هو ضعيف ليس بالقوي.(شرح مشكل الآثار، ج ۱۳، ۵۷-۵۸)

او در ادامه به دو طریق دیگر(یک طریق بیش از البانی) اشاره می‌کند که خود مصحّح داستان تقویت طرق است.

گسترده‌ترین تلاش برای رد این روایت از سوی محققین کتاب المطالب العالیة ابن حجر صورت گرفته است. محقّق این مبحث از کتاب پس از بررسی تفصیلی طرق و پیدا کردن ضعف در هر یک، می‌گوید: عجب از ابن کثیر و اتباع اوست که با وجود این ضعف‌ها چگونه روایت را تصحیح کرده‌اند؟ فسبحان الله كيف جودوا هذا الإسناد مع شهرة الكلام في مجالد!! اللهم إلا أن يقال أنهم يرفعون مجالدا عن الضعف قليلا، ثم يعضدونه بتلك الطرق الضعيفة مع أن هذا فيه ما فيه، فالله أعلم.

او خود پاسخ خود را می‌دهد؛ پاسخی برای محققین که در طول تاریخ به کتاب او مراجعه می‌کنند؛ تقویت طرق:

اللهم **إلا أن يقال** أنهم يرفعون مجالدا عن الضعف قليلا، ثم **يعضدونه بتلك الطرق الضعيفة** مع أن هذا فيه ما فيه، فالله أعلم.

کلام البانی نیز بی پاسخ نمی‌ماند. این بار عبدالله الدویش از علمای سلفی مطرح در سعودی و کسی که البانی به او گفت:«انت احفظنا و نحن اجرأ منک» به تمامی مدعیات او پاسخ محکم می‌دهد:

أقول: **هذا فيه أما ادعاؤه أنه منقطع فهو بحسب ما وقف عليه وإلا فقد رواه أبو يعلى متصلا**، فقال: حدثنا أبو خيثمة ثنا يعقوب بن إبراهيم حدثنا أبي عن ابن إسحاق حدثني محمد بن عبد الرحمن عن مجالد بن سعيد عن الشعبي عن مسروق قال: ركب عمر منبر رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فذكره. راجع تفسير ابن كثير. **وأما ما ادعاه من ضعف مجالد فإنه يتقوى بالطريق الآخر الذي ذكره من رواية قيس بن الربيع** عن أبي حصين عن أبي عبد الرحمن السلمي عن عمر و**لهذا قال ابن كثير في تفسيره ١: ٤٦٧ لما ذكر رواية أبي يعلى إسناده جيد قوي.**

وأما ما ادعاه من نكارته فليس كما قال؛ فإن الآية تدل على جواز المغالاة في المهر، وكلام عمر يدل على النهي عنه فعارضته المرأة بالآية الدالة على جوازه فرجع إلى قولها. قال القرطبي في تفسيره ٥: ٩٩ الآية دليل على جواز المغالاة في المهور لأن الله تعالى ال يمثل إال بمباح وهكذا قال ابن كثير نحوه وابن عطية في تفسيره ٤: ٦٥، وابن العربي في أحكام القرآن(كتاب تنبيه القارئ - تنبيه القاري لتقوية ما ضعفه الألباني، ج ۱، ص151 -۱۵۲)

علاوه‌براین اشکالات باید گفت: در مورد مجالد بن سعید اختلاف است و گروهی مثل نسائی، عجلی، یحیی بن معین، ابوعمر و ... او را توثیق کرده اند و بخاری او را صدوق خوانده است. با توجه به این اختلاف در مجالد، طریق ضعیف نخواهد بود، بلکه حسن است؛

از سوی دیگر قیس بن ربیع(در طریق دیگر این روایت) نیز مختلف فیه هست و اشخاصی مانند ذهبی او را توثیق کرده اند و روایت از این جهت، حسن خواهد بود. علاوه بر این که خود ارنؤوط گفته: «والكثرون على تليينه» و جرح با عبارت «لین» جرح خفیف به شمار می‌آید.

پس از نگارش این کلمات به مقالهای از یکی از اهلسنت برخورد کردهام و این طعن و کنایه که رافضه از سر نادانی و غوایت خود این داستان را عَلَمی کردهاند برای اثبات جهل خلیفه و حال آنکه خبر ندارند که ردت ان تذم فمدحت(بگذریم که به زحمت تلاش کرده است که روایت را به لحاظ سندی بی اعتبار سازد):

يستدل الرافضة بهذا الأثر كثيراً للطعن في عمر – رضي الله عنه – وأنه صوّبته امرأة في حكم شرعي ، ولما كان الرافضة أغبى الطوائف المنتسبة للإسلام فإنهم لم يتنبهوا إلى أن في القصة – على فرض صحتها - تزكية عظيمة لعمر – رضي الله عنه – من قبول الحق ممن هو دونه ، بل ومن امرأة ، ومن ثمّ اعترافه بذلك أمام الناس ، وهو مما لا يفعله إلا القلائل من خلق الله على مدى العصور.(تخریج قصة المرأة مع عمر)

جدا از طعن و کنایه ها و در فضای گفتوگوی صمیمی برای حل اختلافات، به نظر میرسد که برای حل مشکل، راهی ساده بهخصوص در فضای امروز وجود دارد: عرضه عمومی مطلب به مخاطبین و واگذاری تصمیم به عهده آنها که این ماجرا مدح خلیفه است و یا مذمت او. تنها شرط چنین اقدامی عرضه کامل روایت است و نه بهصورت تقطیع شده به اینکه ابتدا ماجرای زن معترض و گفتار او شرح داده شود و سپس کلام خلیفه مطرح گردد. و الله العالم بعواقب الامور.

برای مشاهده مستندات تفصیلی این روایت به پیوست شماره ۸ مراجعه فرمایید.

[52] عبارات مشابه در روایات اهلسنت: «كل احد افقه من عمر»(كتاب سنن سعيد بن منصور، ج ۱، ص195) ،«امرأة اصابت و رجل اخطأت»،(كتاب تفسير ابن كثير ت السلامة ، ج ۲، ص243-۲۴۴) «نصف انسان افقه من عمر»(كتاب علل الدارقطني العلل الواردة في الأحاديث النبوية ، ج ۲، ص238 -239)

علاوهبراین در ماجراهای غیر از ماجرای زن معترض این عبارت از سوی خلیفه تکرار شده است:

٥٩٣ - حدثنا عبد الله، حدثنا محمد بن غيلان، حدثنا سفيان، عن ابن جدعان قال: سمع عمر رجلا يقول: «اللهم اجعلني من الأقلين» فقال: «اي عبد الله وما الأقلون؟» قال: " سمعت الله يقول: {وما آمن معه إلا قليل} [هود: ٤٠] ، {وقليل من عبادي الشكور} [سبأ: ١٣] " وذكر آيات أخر، فقال عمر: «**كل أحد أفقه من عمر**»(كتاب الزهد لأحمد بن حنبل، ص94)

٢٩٥١٤ - حدثنا يزيد بن هارون، عن العوام، عن إبراهيم التيمي، قال: قال رجل عند عمر: اللهم اجعلني من القليل، قال: فقال عمر: «ما هذا الذي تدعو به؟»، فقال: إني سمعت الله يقول: {وقليل من عبادي الشكور} [سبأ: ١٣]، فأنا أدعو أن يجعلني من أولئك القليل، قال: فقال عمر: «كل الناس أعلم من عمر»(كتاب المصنف ابن أبي شيبة ت الحوت، ج ۶، ص65)

[53] ابن قیم شاگرد باارز ابن تیمیه در کتاب خود فصلی دارد با عنوان مسائل خفیت علی عمر، مرور این فصل برای هر منصفی فصل الخطاب است: كتاب إعلام الموقعين عن رب العالمين ت مشهور ، ج ۴، ص21-26

برای مشاهده عبارت وا به پیوست شماره ۸ مراجعه فرمایید.

[54]حكاه ابن عبد ربه في المجلد الرابع من كتاب العقد قال ما هذا لفظه إن أبا بكر حين حضرته الوفاة كتب عهده و بعث به مع عثمان بن عفان و رجل من الأنصار ليقرأه على الناس فلما اجتمع الناس قام القال هذا عهد أبي بكر فإن تقورا به نقرأه و إن تنكروه نرجعه قال طلحة بن عبيد الله اقرأه و إن كان فيه عمر قال له عمر بما علمت ذلك قال ولي تهأمس و والك اليوم.(الطرائف في معرفة مذهب الطوائف،ج۲،ص۴۰۲)

عبارت پایانی در نسخه مطبوع العقد الفرید ط العلمیة به چشم نمی خورد:

عبد الله بن محمد التيمي عن محمد بن العزيز، أن أبا بكر الصديق حين حضرته الوفاة كتب عهده وبعث به مع عثمان بن عفان ورجل من الأنصار ليقرآه على الناس فلما اجتمع الناس قام القال: «هذا عهد أبي بكر فإن تقرّوا به نقرأه، وإن تنكروه نرجعه» قال: بسم الله الرحمن الرحيم: هذا عهد أبي بكر بن أبي قحافة عند آخر عهده بالدنيا خارجا منها، وأول عهده بالآخرة داخلا فيها، حيث يؤمن الكافر، ويتقي الفاجر، ويصدق الكاذب، أمّرت عليكم عمر بن الخطاب، فإن عدل واتقى ذاك ظني به ورجائي فيه، وإن بدّل وغيّر، فالخير أردت، والا يعلم الغيب إلا الله.(العقد الفريد، ج ۵، ص ۲۰)

[55] ۷۲۱۸ - حدثنا محمد بن يوسف، أخبرنا سفيان، عن هشام بن عروة، عن أبيه، عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال: «قيل لعمر»: ألا تستخلف؟ قال: إن أستخلف فقد استخلف من هو خير مني أبو بكر، وإن أترك فقد ترك من هو خير مني رسول الله صلى الله عليه وسلم فأثنوا عليه، فقال: راغب راهب، وددت أني نجوت منها كفافا، لا لي ولا علي، لا أتحملها حيا وميتا.(كتاب صحيح البخاري ط السلطانية ، ج 9، ص81 و كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج 6، ص2638)

عن ابن عمر. قال:دخلت على حفصة فقالت: أعلمت أن أباك غير مستخلف؟ قال قلت: ما كان ليفعل. قالت: إنه فاعل. قال: فحلفت أني أكلمه في ذلك. فسكت. حتى غدوت. ولم أكلمه. قال: فكنت كأنما أحمل بيميني جبلا. حتى رجعت فدخلت عليه. فسألني عن حال الناس. وأنا أخبره. قال: ثم قلت له: إني سمعت الناس يقولون مقالة. آليت أن أقولها لك. زعموا أنك غير مستخلف. وإنه لو كان لك راعي إبل أو راعي غنم ثم جاءك وتركها رأيت أن قد ضيع. فرعاية الناس أشد. قال: فواقفه قولي. فوضع رأسه ساعة ثم رفعه إلي. فقال: إن الله عز وجل يحفظ دينه. وإني لئن لا أستخلف فإن رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يستخلف. وإن أستخلف فإن أبو بكر قد استخلف. قال: فوالله! ما هو إلا أن ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم وأبا بكر. فعلمت أنه لم يكن ليعدل برسول الله صلى الله عليه وسلم أحدا. وأنه غير مستخلف.(كتاب صحيح مسلم - ت عبد الباقي، ج ۳، ص ۱۴۵۵)

بازبینی #1
ایجاد شده 28 نوامبر 2023 17:48:30 توسط Admin
به روزرسانی شده 20 فوریه 2025 15:33:28 توسط Admin